

ناگفته‌هایی از تاریخ معاصر آذربایجان* توضیحاتی بر نقد یک نقد

رحیم نیکبخت

در پی انتشار معرفی و نقد کتاب پیراج مشاهیر و مفاخر میانه به قلم این‌جانب، در کتاب ماه تاریخ و جغرافیا شماره ۱۴۷، مطلبی به قلم سرکار خانم نادیه سلطانی نگاشته و در برخی از سایت‌ها با عنوان «نقد مغرضانه کتاب مشاهیر و مفاخر میانه در نشریه ارشاد» منتشر گردید و هم‌چنین رونوشتی هم به دفتر کتاب ماه تاریخ ارسال گردید. از آن‌جایی که در نوشتار، مطالب و موارد قابل‌بحثی وجود دارد، مطالبی را به‌ناچار بایستی یادآور شد و افق‌های جدیدی را روشن نمود. باشد این پاسخ‌ها زمینه مطالعات و پژوهش‌های جدیدی برای ناقد محترم و جوانان پاک‌سرشت علاقه‌مند به تاریخ و هویت ایرانی اسلامی خود باشد.

بگذریم از ابتدای نوشتار که نگارنده را نواخته و نوشته‌اند:

«نویسنده مقاله آقای رحیم نیکبخت، با مدرک لیسانس تاریخ، دارای مقالات متعدد و ده‌ها کتاب مشابه در مورد فرقه دموکرات آذربایجان^۱ است؛ اما به‌خاطر این‌که این مقالات به‌عنوان پروژه کاری با دریافت حق‌التحقیق انجام می‌گیرد، همیشه دارای تعصبات جانب‌گرایانه است»
نگارنده وظیفه خود می‌داند از سرکار خانم سلطانی تقدیر و تشکر نماید و از این‌که فرصتی را فراهم آورد تا به گوشه‌های ناگفته تاریخ معاصر آذربایجان پرداخته شود، قدردان باشم؛ چه جوانان عزیز و فرهیخته بیش از پیش نیاز به مطالعه و کسب اطلاعات از منابع مختلف دارند. گرچه لحن نوشتار این فرهیخته فرزانه، زینده تحصیل‌کردگان دیار شعر و ادب و فرهنگ ایرانی آذربایجان نیست، با این حال، اگر تمایل دارد، در مورد تاریخ زادگاهش،

* کتاب ماه تاریخ و جغرافیا؛ ش ۱۵۰؛ آبان ۱۳۸۹. این مقاله، پاسخی است به نقدی که در کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۴۷ تحت عنوان ناگفته‌هایی از تاریخ معاصر آذربایجان، بر کتاب مشاهیر و مفاخر میانه به چاپ رسیده است.

میانج، تحقیق و پژوهش نماید، در جبران این خوبی، همکاری لازم برای کشف واقعیت خواهم داشت.

در ادامه مطلب، به ویژه بند سوم و چهارم، اطلاعات سودمندی از نویسنده کتاب، جناب آقای نایبی و خانم سلطانی درج شده است. از آن جمله که «پایان نامه کارشناسی ارشد این جانب در رشته تاریخ با مشاوره و حمایت و راهنمایی های ایشان به فرجام رسید و به اذعان اساتید گروه، یکی از بی نقص ترین تحقیقات از نظر روش تحقیق و نگارش بود.» تا آن جا که در کتاب مشاهیر و مفاخر میانه درج گشته، سخنی از تحصیلات عالی نویسنده محترم کتاب در حوزه تاریخ مطلبی عنوان نگردیده است، از طرف دیگر لازم است سرکار خانم سلطانی نام دانشگاه و عنوان پایان نامه خود را عنوان می کردند و هم چنین نام اساتید گروه را.

معنی نقد

قبل از آن که مطالبی به اختصار در جواب موارد شانزده گانه داده شود، لازم است معنی نقد را برای کارشناسی ارشد محترم تاریخ، بر اساس یک کتاب دم دستی، یعنی فرهنگ عمید، بیان کرد: «نقد: سره کردن، جدا کردن پول خوب از بد. ظاهر ساختن عیوب یا محاسن کلام».^۲ با این معنی، بر اساس علاقه شخصی و نه سفارش، که ناقد محترم تلاش دارد بر آن تکیه کند، به نقد و بررسی کتاب فوق پرداخته است. بهترین تشویق و حمایتی که نگارنده از محققان و نویسندگان جوان آذری طی ده سال اخیر داشته ام، نگارش ده ها مقاله در معرفی و نقد، در نشریات سراسری و محلی آذربایجان بود، که کتاب مفصلی شده است. با این معرفی و نقدها، ضمن تشویق و تقدیر از زحمات آن ها، با گوشزد کردن نقص های مشهود کار آن ها، راه برای مطرح شدن بیشتر آن ها و هم چنین انتشار آثار آن ها^۳ در تهران فراهم می شود.

از سوی دیگر، فقط به ذکر نقایص و کاستی های کتاب پراچ مشاهیر میانه پرداخته نشده است. نگارنده نه با مؤلف کتاب دوستی دارد و نه خصومت شخصی. از این رو، مطلبی که خانم سلطانی نگاشته اند: «نویسنده نقد خود را با تمجید از مؤلف شروع می کند تا حسن نیت خود را نشان داده باشد و در ادامه بتواند نظرات خود را راحت دیکته کند»، گمانه ای بیش نیست و صحت ندارد. در جای جای معرفی و نقد این جانب، اهمیت کتاب و مزایای آن بر شمرده شده و

به‌عنوان یک منبع از مطالب آن استفاده خواهم کرد. هم‌چنان که در کتاب در دست تألیفم، با عنوان *گلگشتی در ادبیات کربلا*، از مطالب سودمند و منحصر‌به‌فرد کتاب *مشاهیر میانه* استفاده و به آن ارجاع داده‌ام. ضمن این‌که علاوه بر ذکر نقایص، پیشنهادات رفع و ادامه کار را هم داده است. از آن‌جمله تألیف کتاب مستقل در مورد شهدای سرافراز میانه که مفاخر ارزشمند هویت مردم شیعه این سامان است و یا زحمتی که محقق در تهیه تصاویر نسخ خطی کشیده و متأسفانه تیره و تار بودن تصاویر زحمات وی را تحت‌الشعاع قرار داده است.

فلسفه برگزاری جلسات دفاعیه از رساله‌ها در مقاطع کارشناسی‌ارشد و دکترا، همین نقد و بررسی است تا دانشجو با راهنمایی استاد راهنما و مشاور، پژوهشی انجام داده و استاد ممتحن آن را به دقت خوانده و محقق موظف است در این جلسه پاسخگوی کاستی‌های تحقیق خود باشد. هرچه نقد و بررسی‌ها تندتر و بی‌رحمانه‌تر باشد، ثمره‌اش برای محقق بهتر و بیشتر است. نخست آن‌که کاستی‌های کار خود را در چاپ دوم کتاب رفع می‌کند و دیگر آن‌که در تألیف آثار جدید خود، تلاش می‌کند کاستی‌های اثر قبلی‌اش را تکرار نکند و چه‌بسا به مباحث و اطلاعاتی دسترسی پیدا می‌کند که در صورت عدم نقد، از این اطلاعات محروم می‌ماند و آثار خیر دیگر.

در بند اول: ناقد محترم از ذکر تک‌تک ایرادات کتاب گلایه کرده است. در جواب بایستی گفت زحمتی که نگارنده در مرور مطالب کشیده و همه این موارد را برشمرده، متی بی‌مزد بر مؤلف محترم کتاب است که در تصحیح کاستی‌ها راهنمایی گردد. و اگر نگارنده به کلی‌گویی می‌پرداخت، نویسنده محترم سرکار خانم سلطانی می‌نوشت در کدام صفحات این ایرادات وجود دارد؟ چرا موارد مشخص نشده است؟

در بند دوم: به نظر می‌رسد کارشناس محترم ارشد تاریخ، می‌بایست به جزوات روش تحقیق دوران دانشجویی خود مراجعه و اهمیت و ضرورت ارجاع‌دهی در پژوهش‌های تاریخی را مجدد مرور نمایند. ضمن این‌که از اولین درس‌های روش تحقیق ارجاع‌دهی یکسان و ارایه کتاب‌شناسی کامل منبع است، چه کتاب باشد، چه مصاحبه و چه نسخه خطی. در مباحث تاریخ شفاهی، ذکر نام و نام مصاحبه‌شونده و مصاحبه‌گر و هم‌چنین ذکر تاریخ و مکان مصاحبه و اگر در آرشیوی است، ذکر شماره بایگانی آرشیو و صفحه متن پیاده‌شده مصاحبه

هم قید می‌گردد. با عدم درج این موارد در کتاب *مشاهیر میانه*، خواننده از کجا بداند اطلاعات ارایه شده از چه مأخذی اخذ شده است؟ و اگر مصاحبه‌شونده‌ای راضی به ذکر نام خود نشد، در پاورقی قید می‌شود. اگر محقق محترم دارای مدرک دکترای باشد، وجود ایرادات ابتدایی پژوهشی در تألیف بسیار قبیح‌تر و عذر بدتر از گناه است. واقعاً جای تعجب است کسی دکترای زبان و ادبیات داشته باشد و در تحقیق، چنین کاستی‌هایی مشاهده شود! هم‌چنان که نوشته‌ام رشته تحصیلی قیدشده مؤلف محترم در کتاب، می‌تواند کاستی‌های برشمرده را توجیه نماید.

ناقد محترم در خط آخر بند ۲ نقد خود، از کتاب *مرحوم «تربیت»* یاد کرده‌اند. ولی نام کتاب را فراموش فرموده‌اند، کدام کتاب تربیت؟ اگر منظور دانشمندان آذربایجان است، این شیوه «محمدعلی تربیت» مورد انتقاد بزرگان قرار گرفته، از جمله «احمد گلچین معانی». *مرحوم تربیت* به نسخه‌های خطی ارزشمندی دسترسی داشت. محل نگهداری هیچ‌یک را مشخص نکرده بود، که بعد از مرگش از سرنوشت آن‌ها خبری نشد و کسی ندانست چه شدند و بر سر آن‌ها چه آمد و خدا می‌داند در کدام کتاب‌خانه آمریکا یا اروپا هستند. بر همین اساس، نام نیکی از این حیث از خود بر جای نگذاشته است.^۴ مقایسه کنید با برادران «نخجوانی».

موارد قیدشده در بندهای ۳ و ۴ و ۵ و ۶، مؤید وجود ابهاماتی به‌لحاظ ویراستاری در متن کتاب است، که ذکر آن‌ها به‌نیت رفع در چاپ بعدی کتاب صورت گرفته است. خوانندگان محترم با مراجعه به اصل کتاب می‌توانند صحت یا عدم صحت نقد این‌جانب را دریابند.

در مورد بند هفتم لازم به ذکر می‌دانم علی‌رغم دوستی نگارنده با آقای «اکبر پرنودی»، از آن جایی که انتشار کتاب *مشاهیر میانه* بعد از انتشار *ثعلبیه* به کوشش آقای پرنودی، که به‌جهت قدمت و اصالت نسخه خطی‌ای که متعلق به فرزند سراینده است، عدم استفاده از چاپ جدید و اشاره به آن، کاستی کتاب *مشاهیر میانه* محسوب می‌شود.

در مورد بند ۶ هم لازم به ذکر است اشکال ویرایشی در متن چنین برداشتی را ایجاد می‌کند که با مختصر ویرایش قابل حل بوده است، هم‌چنان‌که ناقد محترم در تصحیح نوشته‌اند و رفع ابهام شده است. و اما در مورد استاد جناب آقای «نایبی» و این‌که این‌جانب «چندبار مجبور شده‌اند به‌طور رسمی و در سایت‌ها از استاد و خانواده محترمشان عذرخواهی کنند» هم از جمله مطالب بی‌سند و مدرکی است که نه زمان آن مشخص است و نه نام سایت‌های مورد

اشاره، شگفت‌انگیز خواهد بود مستندات این جعلیات شاخدار روشن گردد. ناقد محترم چگونه این موضوع را دریافته‌اند، بدون آن‌که مأخذ آن را قید کنند و اما برای آشنایی بیشتر ناقد محترم و جوانان عزیز آذری لازم می‌دانم بنویسم در روزگار اختناق و خفقان پهلوی یکی مثل «جلال آل‌احمد»^۵ از مرام کمونیستی دست می‌کشد و راهی کعبه می‌شود و خسی در میقات را می‌نویسد و کس دیگری دو سال بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی و یک سال بعد از شروع جنگ تحمیلی (سال ۱۳۶۰) راهی مسکو می‌شود و در باکو در مقابل مجسمه «سیدجعفر پیشه‌وری» مثل یک پدر مرده زارزار می‌گرید.

پیشه‌وری از کمونیست‌های قدیمی بود، که با فریب استالین به کشورش خیانت کرد و زمانی به‌خود آمد که توسط غلام‌یحیی مأمور عالی‌رتبه ک.گ.ب به قتل رسید.^۶ البته این سرنوشت کسانی است که با وعده‌های بیگانگان به آب و خاک و مام میهن خود خیانت می‌کنند. تصویر صفحات ۱۴-۱۷ کتاب *گوشلی وطن یادداشت‌ناری*^۷، در پی بدون شرح می‌آید و قضاوت را به ناقد و خوانندگان محترم واگذار می‌کند (تصاویر ۱ و ۲ و ۳).

در مورد بند ۸: گروهی از شهریور ۱۳۲۰، با ورود قوای اشغالگر ارتش سرخ وارد آذربایجان شد که رهبری آن را «میرزا ابراهیم‌اوف»^۸، کمیسر فرهنگی جمهوری آذربایجان، بر عهده داشت. جریانی به‌ظاهر فرهنگی به راه افتاد که هدف آن تجزیه فرهنگی آذربایجان از ایران بود. مستندات این اقدامات به‌ظاهر فرهنگی، در کتاب *جمیل حسنلی*، مشروح بحث و مستندات آن ارائه گردیده است:

«در آغاز سال ۱۹۴۴، با در نظر گرفتن اوضاع بین‌المللی و شرایط ایران، مسکو مسأله آذربایجان را بار دیگر مورد توجه قرار داد. ششم مارس ۱۹۴۴ (پانزدهم اسفند ماه ۱۳۲۲) در شورای کمیسارهای اتحاد شوروی به ریاست «مولوتف» درباره «توسعه کمک‌های اقتصادی و فرهنگی به اهالی آذربایجان جنوبی» مذاکراتی صورت گرفت و تصمیماتی اتخاذ گردید:

۱- با در نظر گرفتن این‌که ساکنان آذربایجان جنوبی و اکثریت اهالی در مناطقی که ارتش سرخ مستقر شده است، آذربایجانی هستند، به‌منظور گسترش ارتباط با اهالی محلی، در ترکیب هیأت‌های سیاسی و نظامی، آذربایجانی‌ها (اعزامی از جمهوری آذربایجان-م.) وارد شوند؛

۲. در تشکیلات نظامی حداقل هفته‌ای سه شماره روزنامه به زبان آذربایجانی چاپ و

درمیان اهالی پخش شود؛

۳. در شهرهای تبریز، اردبیل و سایر شهرهای آذربایجان، نمایندگان بازرگانی شوروی آذربایجانی باشند. این کار به تدریج در سایر مؤسسات شوروی گسترش یابد؛

۴. در نمایندگی‌های سیاسی در پست‌های کنسول، معاون کنسول و دبیر کنسولگری آذربایجانی‌ها گمارده شوند. این کار به‌ویژه در شهرهای تبریز و ماکو ضروری است؛

۵. در سفارت شوروی و نمایندگی بازرگانی در تهران نیز یک - دو نفر کارمند آذربایجانی مشغول کار شوند؛

۶. برای چاپ آثار نویسندگان و شعرای آذربایجانی، جهت توزیع درمیان اهالی شهر، در شهر تبریز چاپخانه‌هایی به نام «تبریز» تأسیس شود؛

۷. در ماه‌های مه - ژوئن ۱۹۴۴ برنامه‌های تئاتر و کنسرت توسط هنرمندان آذربایجان شوروی در تبریز و سایر شهرهای آذربایجان جنوبی اجرا شوند؛

۸. در تبریز یک دبستان ده‌کلاسه برای آموزش به زبان آذربایجانی تأسیس شود. زبان و ادبیات فارسی در این دبستان باید در ردیف دروس درجه دوم قرار گیرد. تحصیل در این دبستان رایگان باشد و آموزگارهای آن از آذربایجان شوروی آورده شوند؛

۹. در این دبستان کتاب‌خانه‌هایی در نظر گرفته شود که علاوه بر دانش‌آموزان، اهالی محل نیز اجازه استفاده از آن را داشته باشند؛

۱۰. برای آموزش دهقانان در حوزه استفاده صحیح از خاک و نیز روش‌های کشت و زرع، یک مؤسسه نمونه کشاورزی در حومه تبریز تأسیس شود؛

۱۱. برای جذب بخش کوچکی از بیکاران، در تبریز یک کارگاه بافندگی جوراب و کشیاف تأسیس شود.

برای اجرای این تصمیمات، کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان بلافاصله دست به کار شد و در زمانی بسیار کوتاه، اشخاص نام‌برده در زیر را به ایران اعزام کرد:

- احد یعقوف اوف، معاون دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان به‌عنوان مستشار سفارت شوروی در تهران؛

- علی علی اوف، دبیر کمیته شهر دربند به‌عنوان دبیر اول سفارت شوروی؛

- جبرئیل هاشم‌اوف، رئیس سازمان امنیت منطقه ساعت‌لی، دبیر سوم این سفارت؛
- حسن حسن‌اوف، دبیر سوم حزب کمونیست آذربایجان، معاون سرکنسولگری شوروی
در تبریز؛

- میرزا محمد اوف، دبیر سرکنسولگری شوروی در تبریز؛
- مصطفی مصطفی‌یف، رئیس شعبه سوم کمیساریای امنیت آذربایجان، معاون کنسول
شوروی در ماکو؛

- پاشا علی اکبر اوف، رئیس شعبه امنیت منطقه ی گوبا، دبیر کنسولگری ارومیه؛

- بنده علی مهدی اوف، دبیر کنسولگری اردبیل؛

- شامل نظری، معاون کنسولگری رشت؛

- محمد شریف اوف، کنسول گرگان؛

- زینل گوزل اوف، دبیر کنسولگری در قزوین.

این مأموران قبل از عزیمت به ایران، در مسکو با مولوتف ملاقات کردند. مولوتف در این دیدار اظهار داشت: «هر امر کوچکی را مورد دقت قرار دهید و نفوذ ما را در میان اهالی گسترش دهید».

در بهار سال ۱۹۴۴ (۱۳۲۳)، در تلگرافی که از تبریز برای میرجعفر باقراوف فرستاده شد، گفته می‌شود: «دهم ماه آوریل چهار هزار نسخه روزنامه وطن یولوندا چاپ و در میان اهالی پخش شده است. خوانندگان انتشار نخستین شماره روزنامه را با خوشحالی استقبال کردند.» برای نشر این روزنامه ۲۷ نفر از باکو اعزام شده بودند. در میان آنان می‌توان از علی‌حسن شاه گلدی‌یف، جعفر خندان حاجی‌یف، اسرافیل نظر اوف، غلام محمدلی، غلمان موسی‌یف، انور محمدخان‌لی، کاظم کاظم‌زاده، ملک ملک‌زاده و دیگران نام برد.^۹

از اقدامات موزیانه این جریان، ترویج زبان و ادبیات ترکی قفقازی به جای زبان معیار ترکی تبریزی بود؛ تا جایی که این اقدام موزیانه از دید علمای تیزبین آذربایجان چون: آیت‌الله میرزا عبدالله مجتهدی دور نماند و در خاطرات خود به آن پرداخته است.^{۱۰} این حرکت خطرناک مخرب فرهنگی، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، توسط نویسندگان دلداده به شوروی که اغلب از هواداران جریان چپ فرقه کمونیستی دموکرات و حزب توده بودند، به شدت ادامه پیدا کرد

و به اشکال مختلف به ترویج آن پرداختند و تا جایی پیش رفتند که چنین القا نمایند زبان معیار ترکی، باکوئی است. در ادامه این روند، دایر کردن کلاس‌های ترکی در دانشگاه‌ها که محتوای درسی آن‌ها کاملاً جهت‌دار و غیرایرانی است و همچنین اعطای دکترای افتخاری^{۱۱} زبان و ادبیات ترکی در باکو، به برخی چهره‌های فعال این جریان صورت گرفت و ادامه دارد و جالب آن‌که پذیرش رایگان دانشجویان آذری در باکو و استانبول در رشته زبان و ادبیات ترکی، با توصیه‌نامه دو تن صورت می‌گیرد که یکی از آن‌ها پزشک مخصوص شهربانی رژیم پهلوی بوده و سوابق فراماسونری دارد^{۱۲} و دیگری را نام نمی‌برم. باز هم در همین بند نکاتی برای بحث وجود دارد. از آن جمله این‌که چرا از مدرک دکترای زبان و ادبیات ترکی مؤلف سخنی در کتاب *مشاهیر میانه* نیست؟ و دیگر آن‌که در کجای آذربایجان ایران، *کونول* استفاده می‌شود که ناقد محترم *کۆنلومی* را میانه‌ای و *کۆنلومو* را باکوئی قلمداد کرده‌اند؟ در آذربایجان ایران *گویول* و *گوگول* مصطلح است؟ با کمال احترام بایستی به ناقد یادآور شد لفظ *کونول* لفظی باکوئی است. اگر باور ندارید از مادرتان پرسید.

در مورد **بند نهم** اگر همین توضیح را ناقد یا مؤلف در متن کتاب می‌افزودند، سوءتعبیر پیش نمی‌آمد.

در مورد **بند دهم** و مطالبی که ناقد محترم در مورد حبیب ساهر نوشته‌اند، قابل توجه است، به‌ویژه آن‌که اگر به متن کتاب مراجعه و نحوه پیوند مرحوم حبیب ساهر به میانه را به قلم مؤلف محترم ملاحظه فرمایید، ارتباطی که مؤلف محترم به سابقه ارادت استادش به مرحوم حبیب ساهر دارد، موجب شده بدون آن‌که دلیل خیلی مستحکمی باشد، به تجلیل و بزرگداشت بیش‌ازحد افراطی از یک شخصیت دور از باور و اعتقاد مردم مسلمان و متدین میانه بپردازد و در مقابل از ذکر حداقل توضیح برای شخصیت‌های مذهبی و دینی صرف‌نظر نماید، یا آن‌که از پرداختن به آن‌ها چشم‌پوشی نماید. نگاه ارادتمندانه‌ی افراطی به یک شخصیت، که هم در داخل متن کتاب و هم در طرح جلد خودنمایی می‌کند، درحالی‌که ارتباط وی با میانه و مردم میانه و این‌که در کدام‌یک از آثارش به میانه‌ای بودن خود پرداخته، در هاله‌ای از ابهام قرار دارد؟

در مورد **بند دوازده** بایستی افزود که کاستی مهم کتاب *مشاهیر میانه*، نپرداختن کافی به

شخصیت‌های دینی و فقهی و علمای مجاهد این سامان است، در حالی که صفحاتی مختلف به شرح حال مرحوم حبیب ساهر اختصاص پیدا کرده و مثلاً شرح حال مجاهد مبارز آیت‌الله شیخ هادی نیری در پنج سطر گذاشته است، نقشی که این مجاهد نستوه در مبارزه با عوامل اتحاد جماهیر شوروی داشته قابل توجه است:

«... در جبهه‌ی دوم این شهر، عالم مجاهد، حاج شیخ هادی نیری، علیه مسلک و مرام توده‌ای‌ها و دموکرات‌ها مبارزه می‌کرد. این جبهه سابقه‌ی دیرینه داشت. آیت‌الله نیری پیش از آن که شهر میانه به تصرف روس‌ها و توده‌ای‌ها درآید، همواره با ایادی و عوامل آنان به بحث و گفت‌وگو می‌نشست. این عالم مبارز، در میان افراد حزب توده از شهرت فراوانی برخوردار بود، به‌گونه‌ای که از فعالیت‌های وی همواره در هراس و اضطراب به‌سر می‌بردند. در یکی از روزها، قبل از اشغال شهر میانه، «عباسعلی پنبه‌ای»، یکی از ایادی کمونیست‌ها، به‌صورتی تمسخرآمیز گفته بود:

کم‌مانده که قرآن و *مفاتیح* حاج شیخ هادی را زیر بغلش بگذاریم و او را از ایستگاه راه آهن، سوار قطار کرده و به سمت شهر قم روانه‌اش سازیم، تا هم خود راحت بشود و هم مردم میانه را به حال خود واگذارد...»^{۱۳}.

پس از تصرف شهر میانه، خانه‌ی محقر این عالم مبارز، به ستاد مبارزه با کمونیست‌ها تبدیل شد و هر روز مردم بایمان با حضور در آن‌جا، علاوه بر فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی، برای نابودی اشغالگران و رفع غائله، مجلس دعا برپا می‌کردند. پس از مدتی، علاقه‌مندان آیت‌الله نیری، نسبت به جان وی احساس خطر کردند و با اصرار فراوان او را به‌طور موقت، به شهر قم انتقال دادند، ولی او اندکی بعد با بازگشت به شهر میانه، هم‌چنان به فعالیت‌های مذهبی و سیاسی خود ادامه داد.

اجازنامه‌ی این عالم فداکار که از طرف مرجع وقت، آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی صادر شده است، با توجه به تاریخ صدور آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ صدور این اجازه‌نامه در آذر ماه ۱۳۲۱ (ه‌ش) می‌باشد. این زمان یک سال پس از اشغال اکثر شهرهای ایران از سوی نیروهای متفقین بود و دولت مرکزی نیز هیچ‌گونه نظارت و مدیریتی بر آن مناطق نداشت. بدین ترتیب، می‌توان دریافت که تشکیلات اصیل روحانیت و حوزه‌های علمیه بودند

که به مردم امید و نشاط می‌بخشیدند. مردم نیز با الهام از رهنمودهای مراجع تقلید و علمای اعلام در نجف و قم به وظایف روزمره خویش عمل می‌کردند.

رهبری جبهه سوم که در گوشه دیگری از شهر میانه، واقع در محله «قبه‌نه‌نه»، قامت ایمان و استقامت برافراشته بود، بر عهده «آیت‌الله حاج میرحسین حججی» بود. وی که از دوازدهم محرم‌الحرام ۱۳۵۹ (هـ.ق)، از جانب «آیت‌الله العظمی سیدابوالحسن اصفهانی» اجازه‌نامه داشت، جزو معدود شخصیت‌هایی به‌شمار می‌رفت که در پوشیدن لباس روحانیت مجاز بود. این عالم فداکار، به‌رغم اصرار دوستان و بستگان، چه در بمباران هوایی و چه در غائله حزب توده، هرگز حاضر نشد لحظه‌ای شهر و منزل خود را ترک کند و هم‌چنان در خانه و سنگر محقر خود محکم و استوار باقی ماند. از طرفی سردمداران حزب دموکرات، با اطلاع یافتن از حضور این عالم سلحشور در شهر، به همراه تنی چند و با راهنمایی عباسعلی پنه‌ای، به منزلش آمده و از وی درخواست ملاقات کردند. وی قبل از شروع بحث، به یکی از نزدیکان سفارش کرد تا برای حضور در این جلسه، ریش سفیدان و معتمدین محل را هم خبر کنند. به‌هرحال بحث و گفت‌وگو با حضور آن‌ها به‌عنوان ناظر آغاز گردید. یکی از اعضا با طرح مقدمه‌ای از وی خواست با آن‌ها همکاری داشته باشد، که این پیشنهاد بلافاصله از جانب ایشان رد شد. درخواست بی‌طرفی و عدم موضع‌گیری در این ماجرا نیز مورد قبول واقع نگشت. آن‌گاه این عالم نستوه رشته سخن را به دست گرفته و از باب نصیحت و خیرخواهی در بخشی از سخنان خود به آن‌ها چنین گفت:

«... مردم این خطه مسلمان هستند و هرگز گول تبلیغات فریبنده شما را نخواهند خورد. پس بهتر است هرچه زودتر مردم این دیار را به حال خود واگذارید و منطقه را ترک کنید...».

لحن سخنان ایشان در این جلسه، به‌قدری قاطع و حماسی بود، که بعد از رفتن آنان، برخی از دوستان و نزدیکان با تضرع از او خواستند تا قدری کوتاه بیاید و جان خود را بی‌محابا به خطر نیندازد که ایشان در جواب گفتند که احساس مسئولیت می‌کنند و انجام وظیفه را بر همه چیز مقدم می‌دانند.

در زمان رحلت آیت‌الله حاج سیدابوالحسن اصفهانی (۱۳ آبان ۱۳۲۵)، این عالم نستوه علی‌رغم کهولت سن (هفتاد سال)، با پای پیاده خود را به بازار شهر رسانده، خبر رحلت مرجع

تقلید شیعیان جهان را به مردم اعلام کردند. بعد از اعلام خیر، از تجار خواستند که محل کسب‌وکار خود را تعطیل کرده و با تجمع در مسجد جامع، مجلس بزرگداشتی به‌همین مناسبت برگزار کنند. به‌هرحال، این مجلس که با همت آیت‌الله حججی و با حضور سایر روحانیون و طبقات مختلف مردم، با شکوه خاصی انجام پذیرفت، به پیشنهاد این روحانی فداکار، تا چهلم ادامه پیدا کرد. این ابتکار بیش‌ازپیش، سردمداران حکومت به‌اصطلاح خودمختار آذربایجان را خشمگین و دیوانه ساخت؛ چنان‌که معروف است در جلسه‌ای، یکی از آن‌ها خطاب به حاضران گفته بود که فعالیت‌های اخیر وی در برگزاری مجالس ختم، همه زحمات یک‌ساله ما را تحت‌الشعاع قرار داده، به‌کلی اثرات آن‌ها را خنثی کرده است. به‌همین خاطر، نام وی در لیست سیاه قرار گرفت. وی روز یازدهم، ۱۶ آذر ۱۳۲۵، به‌خاطر شرکت در مراسم عزاداری سالار شهیدان، عازم زادگاه خود، روستای «گوندوغدی» (از توابع نزدیک میانه) شده بود که بعدازظهر همان روز، هنگام بازگشت، سردمداران حزب دموکرات تصمیم می‌گیرند که مخفیانه او را دستگیر کرده، به سمت روستای «ورزقان» (محل بازداشتگاه و زندان حکومت اشغالگران) انتقال دهند...^{۱۴}

امید است مؤلف محترم در تجدید چاپ کتاب خود، این قسمت از کتاب را تقویت نماید. به‌ویژه آن‌که شهر میانه بزرگان و فقهای نامدار بسیاری دارد که می‌توانند به‌عنوان اسوه‌های دین و عمل معرفی شوند.^{۱۵} و یا شخصیت‌های دیگر علمی و فقهی مثلاً فقیه اخلاقی «آیت‌الله احمدی میانجی» و...

نکته‌ای که مؤلف محترم و هم‌چنین ناقد گرامی بایستی به آن توجه مضاعف نمایند، این است که فرهنگ و هویت مردم آذربایجان هویتی دینی و مذهبی و ولایی است و بر اساس این هویت، تاریخ و حوادث تاریخی رقم خورده است و علما و مراجع مهم‌ترین نقش را در این تحولات ایفا کرده‌اند و جدا کردن این هویت از این مردم و به‌ویژه مردم میانه، جفای نابخشودنی است.

پرواضح است خدمتی که شعرای مرثیه‌سرای آذربایجان از جمله «مرحوم قدرت‌الله نادری میانجی» با سرودن اشعار مرثیه‌آذری در بیش از هشت جلد به زبان و فرهنگ آذربایجان کرده، به مراتب گسترده‌تر و عمیق‌تر و بیشتر از ادعاهایی است که نویسنده محترم در مشاهیر میانه

در مورد حبیب ساهر کرده است، که هم شهرتش و هم دایره مطالعه آثارش، به عده قلیلی به اصطلاح روشنفکر محدود و منحصر بوده است. زمانی ایشان با ادبیات متعالی مرثیه آذری، به نبرد با شاه و حکومت پهلوی مشغول بودند که مدعیان زبان مادری باکوئی، به مانند «فریدون آدمیت»، مشغول ترویج و نشر افکار و مقالات ضداسلامی «آخوندزاده» مأمور وزارت خارجه روسیه تزاری بودند. آیا حبیب ساهر هم چون قدرت‌الله نادری میانجی سرودهایی از نوع «درود بر شهیدان»^{۱۶} دارد؟ و چرا نبایستی شرح حال این شاعر شیعی شهیر جزو مشاهیر میانه درج گردد؟

در مورد **بند سیزده** لازم به ذکر می‌داند از شگردهای جعل هویت برای آذربایجان و زبان آن‌که به ماهیت غیرایرانی و اسلامی جعل می‌کنند، یافتن ریشه‌های جعلی ترکی برای کلمات است، از آن جمله واژه عاشق. این در حالی است که قسمت عمده «عاشق‌های آذری» در طریقت‌های عرفانی مشغول فعالیت بوده و جوهره عرفان، عشق به خدا و اهل بیت (ع) است. در تحقیقاتی که پیرامون تاریخ تشیع در آذربایجان صورت گرفته و به زودی منتشر خواهد شد، روشن شده است این عاشق‌های دوره گرد چه نقش مهمی در ترویج و گسترش تشیع و تعالیم آن داشته‌اند. برعکس نظر مؤلف محترم و ناقد گرامی، عنوان «عاشق» برگرفته از اسلام و لفظی عربی است. پیشینه چنین کاربردهایی روشن است و لزوم به تکرار نیست.^{۱۷} کلمات عشق، عاشق، معشوق از پرکاربردترین الفاظ در ادبیات ایرانی و به‌ویژه آذری است. **کجا ملا محمد فضولی** آشق به کار برده است؟

در **بند چهاردهم** ناقد محترم مطلب نوشته شده توسط نگارنده را کامل نخوانده و قضاوتی عجولانه نموده‌اند. این جانب در ادامه پیشنهاد داده است کتاب مستقلی در مورد شهدای میانه، مفاخر ماندگار و جاویدان ایران تألیف شود، به‌ویژه با وجود اسناد و منابع موجود در آرشیو بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس آذربایجان شرقی (لشکر عاشورا) تا حق مطلب ادا شود. هم‌چنین عقیده دارم در مورد شهدای زینبیه میانه هم کار مستقلی لازم است. گذشتن از شهدای زینبیه را جفا در حق شهدای بی‌گناه و معصوم می‌دانم.

فرقه دموکرات آذربایجان؛ موضوع اصلی نقد

قبل از آن‌که به پاسخ موارد مطرح شده در بند شانزدهم - موضوع اصلی نقد - بپردازم، لازم

است سه دیدگاه را در مورد فرقهٔ دموکرات روشن و موضع خود را روشن سازم. گروه نخست بقایا و هواداران فرقهٔ دموکرات و حزب توده هستند که جعفر پیشه‌وری و فرقهٔ استالین ساختهٔ دموکرات را در یک اسطوره مورد تقدیس و ستایش قرار می‌دهند. بعد از پیروزی انقلاب، که فضا برای فعالیت سیاسی باز شد، کمونیست‌های قدیمی و دلدادگان اتحاد جماهیر شوروی اولین تلاش‌های خود را با راه‌اندازی نشریات متعدد شروع کردند. از آن‌جمله نشریهٔ **یولداش** بود که به خاطر درج کاریکاتورهای اهانت‌آمیز به شخصیت‌های انقلابی توقیف شد، طی چند سال گذشته این دسته، کتاب‌ها و آثار متعددی را به‌ویژه در نشریات به‌ظاهر دانشجویی و به اسم دانشجویان منتشر کرده‌اند، که بحث جداگانه‌ای می‌خواهد.^{۱۸} پس از پایان جنگ و شروع دوران سازندگی، کنترل و نظارت بر فعالیت‌های فرهنگی به دلیل عدم اشراف دست‌اندرکاران، مسائل با تساهل و تسامح همراه بود. از سال ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ جریان بقایای حزب توده و فرقهٔ دموکرات فعالیت‌های خود را نه در سطح جامعه، بلکه در مراکز فرهنگی و دانشگاهی متمرکز ساختند. در این مقطع، فعالیت‌های مختلفی صورت گرفته است که فهرست‌وار می‌توان به آن چنین اشاره کرد:

۱- **دایر کردن کلاس‌های زبان و ادبیات ترکی باکویی و استانبولی**، در اغلب دانشگاه‌های کشور توسط فعالان این جریان، که وابستگی‌های روشن به فرقهٔ دموکرات و حزب توده دارند، افرادی چون زهتابی^{۱۹} و...

- تدریس کتاب‌ها و منابع مغایر با هویت و وحدت ملی در کلاس‌های ترکی فوق‌الذکر؛
- تدریس و ترویج الفبای بیگانهٔ لاتین و کریل در کلاس‌های فوق؛
- اهانت و تمسخر زبان ملی ایرانیان، اهانت و دشمنی با *شاهنامهٔ* فردوسی؛
- تحریف تاریخ ایران با اغراض خاص سیاسی؛
- ترویج اندیشهٔ برتری‌نژادی، خونی و زبانی (گرگ‌پرستی) و (سومرپرستی)؛
- ترویج دشمنی و ستم ملی بی‌پایان قوم بی‌نشان و مکان فارس‌ها، بر ترک‌زبان‌ها؛
- احیای فرقهٔ دموکرات و حماسه‌سازی و اسطوره‌آفرینی از آن.

۲- دایر کردن نشریات متعدد دانشجویی

۳- تشکیل انجمن‌ها و کانون‌هایی برای تداوم فعالیت‌ها در دانشگاه‌ها با ارتباط و هماهنگی و راه‌های همان جریان.

- برپایی شب شعر با دعوت از شعرای نژادپرست؛

- برپایی کنسرت موسیقی به‌ویژه با حضور گروه‌های موسیقی جمهوری آذربایجان؛

- برپایی مراسم در مناسبت‌های مختلف چون ۲۱ آذر و تشکیل فرقهٔ دموکرات؛

- برپایی گردهمایی‌ها در قلعه بابک، مزار ستارخان...؛

- برپایی کانون‌های پژوهشی و تحقیقی و تألیف و ترجمهٔ آثاری با اهداف تاریخ‌سازی و هویت‌ستیزی ایرانی؛

- انتشار کتاب و جزوه‌های مخالف هویت ملی اسلامی - ایرانی؛ خارج از نظارت وزارت ارشاد و هر ارگان نظارتی دیگر؛

- پخش گستردهٔ نوارهای صوتی و تصویری موسیقی و فیلم‌های ساخت جمهوری آذربایجان در میان مردم.

۴- انتشار کتاب: چندین انتشاراتی در تبریز، تهران، ارومیه توسط این جریان دایر شد که عملکردی به شرح زیر دارند:

- انتشار کتاب‌های اعضای توده‌ای و مأموران با اهداف هویت و تاریخ‌سازی غیرایرانی (سومری!)^{۲۰}

- برگردان و انتشار کتاب‌های مغایر هویت ملی چاپ‌شده در باکو، بدون نظارت و کنترل وزارت ارشاد

۵- نشریات محلی واگرا

با تساهل و تسامح مسئولین فرهنگی از سال ۱۳۷۱ به بعد، شاهد رشد قارچ‌گونهٔ نشریات متعدد محلی هستیم که گردانندگان آن‌ها در ارتباط با همان جریان واگرای حزب توده و فرقهٔ دموکرات هستند. ضمن این‌که هدایت نشریات متعدد دانشجویی واگرا (نزدیک ۷۰ نشریه) هم توسط این گروه‌های متشکل هدایت و خط‌دهی می‌شود.

دستهٔ دوم وابستگان و سرسپردگان حکومت پهلوی هستند که در نگاه آن‌ها این محمدرضا

پهلوی و ارتش او بود که آذربایجان را فتح و شر فرقهٔ دموکرات را دفع کرد. درحالی‌که ارتش و محمدرضا کمترین نقشی در شکست فرقهٔ دموکرات نداشتند. از آن‌جایی که ناقد محترم با این دسته آثار آشنایی کافی دارند، به شرح آن نمی‌پردازم.

اما نگاه و دسته‌سومی که وجود دارد و نگارنده نیز خود را در این زمره حساب می‌کند، نگاه علما و مراجع شیعهٔ آذربایجان به این واقعه است. معیار عمده‌ی پژوهشگران و محققان آذربایجانی^{۲۱} که در این عرصه فعالیت می‌کنند، برگرفته از این دیدگاه و تلقی است. علمای شیعه همواره مدافع مردم و هویت ایرانی - اسلامی آن بوده‌اند، هم‌چنان که در مقابل رضاخان پهلوی ایستادند^{۲۲} و سیاست‌های ضداسلامی و ملی او را به چالش کشیدند. پس از شهریور ۱۳۲۰ به رویارویی با مرام کمونیستی الحادی حزب توده و عوامل ارتش سرخ شوروی پرداختند.^{۲۳} مردم مسلمان آذربایجان هم دنباله‌رو و مدافع ایشان بودند و معیار تشخیص حق و باطل را ایشان می‌دانستند و اگر غیر از این باشد، یا گرفتار دستهٔ اول خواهیم شد یا گرفتار دسته‌ی دوم. همین علما بودند که قبل از سقوط فرقه‌ی دموکرات، مخالف آن بودند و بعد از سقوط آن هم، در جلوگیری از قتل و غارت مردم بی‌گناه مهم‌ترین نقش را داشتند.^{۲۴} در جریان نهضت ملی نفت هم علما به حمایت از نهضت ملی نفت و مخالفت با حزب توده پرداختند و در جریان نهضت اسلامی امام خمینی(ره) هم ایشان بودند که سلطنت پهلوی را مضمحل کردند و نظام مقدس جمهوری اسلامی را استوار گردانیدند.

و اما منتقد محترم نوشته‌اند «... از ایشان بعید است در مورد قشون‌کشی شاه ملعون به آذربایجان بر کشتار ۲۵ هزار نفر از بی‌نوایان شهر و روستا صحنه بگذارد». در این‌که شاه، ملعون است، شکی وجود ندارد و هم‌چنین قتل بدون گناه یک نفر در شرع انور اسلام و مذهب شیعه پذیرفته نیست، چه برسد به ۲۵ هزار نفر، اما نکاتی که منتقد محترم را بایستی یادآوری کرد این‌که ادعای قتل عام ۲۵ هزار نفر از مردم آذربایجان ازجمله جعلیات تاریخی بقایای فرقهٔ کمونیستی دموکرات است که این آمار با مستندات تاریخی در تناقض آشکار است. **علی مرادی مراغه‌ای** در کتاب *از زندان رضاخان تا صدر فرقهٔ دموکرات آذربایجان*؛ «بر اساس منابع مختلف، و هم‌چنین به نقل از شاهدان عینی» فهرستی دقیق و نسبتاً کامل از کشته‌شدگان فرقهٔ دموکرات به توزیع شهرستان ارایه داده است، که جمع کل آن‌ها دویست و هفتاد و هفت نفر

با دادن که اسم و رسم و محل مشخص آنهاست.^{۲۵} با تحقیقاتی که نگارنده و محقق محترم و توانای سرابی، آقای اصغر حیدری براساس اسناد و خاطرات در مورد سراب انجام داده‌ایم، صحت اطلاعات ارایه شده در کتاب مورد اشاره ثابت شده است.^{۲۶} برعکس نظر ناقد محترم، قسمت عمده این افراد که نام و مشخصات آنها درج شده است، قبل از ورود ارتش به آذربایجان، توسط خود مردم آذربایجان به کینه ظلم و ستم آنها به قتل رسیده‌اند.

از آن جمله پدر مصطفی مهاجر در خوی است. شرح آن چنین است: مصطفی مهاجر فروشنده روزنامه وطن یولوند/ در خوی با اتکا به روابط خود با کماندان روسی، به آزار و اذیت مردم می پرداخت و به ناموس باقری جوان غیور قصد دست درازی می کند. باقری در روز روشن با دشنه‌ای سراغ وی می رود و او را به قتل می رساند و بلافاصله خود را به شهربانی معرفی می کند. علی رغم تلاش مسئولان قضایی و سیاسی شوروی‌ها به خاطر ارتباط وی با آنها، خواستار اعدام این جوان غیور می شوند و سرانجام در روزی غم انگیز و فراموش نشدنی در خوی، به جوخه اعدام سپرده می شود. هنوز هم خاطره تأثرانگیز آن از ذهن کهن سالان خوبی نرفته است. خوشبختانه اسناد و مکاتبات آن را آماده انتشار نموده‌ام.^{۲۷} آقای ولایی از شاهدان عینی، در مورد انتقام مردم از عوامل وابسته به شوروی در خوی بعد از فرار سران فرقه نوشته است:

«خون باقری، جوان رشید ایرانی، که در راه دفاع از ناموس خنجر خود را تا قبضه در سینه مصطفی نام مهاجر جای داده و با پافشاری صدر حزب توده در خوی، اعدام شده بود، در دل مردم می جوشید و آنها را بر در خانه سیدرضا مهاجر، پدر مصطفی و به سر وقت برادرش، که اصناف و کسبه اسیر دست او بودند، می کشانید.

این خانه دو طبقه، در نبش شمالی کوچه صابونچی - خیابان نظامیه (فرمانداری امروز) بود. سیدرضا مسلح به مسلسل سبک بود و در طبقه دوم، پشت پنجره سنگر گرفته بود و در مقابل هجوم مردم تیراندازی هوایی می کرد. بالاخره چند نفری رفتند پشت بام و با شکافتن بام، آوار بر سرش ریختند و دستگیرش کردند و طناب بر پایش بسته، در خیابان کشان کشان و چوب‌زنان تا بیرون دروازه تازه‌کند (شوراب قبلی) بردند و در کنار جسد یزدانی انداختند.

مهاجرین که با برقراری حکومت پیشه‌وری، به نام فدایی بر تمام شئون اجتماعی و اداری

تسلط یافته بودند، تا آن‌جا که بر ادارات هم اعمال نفوذ می‌کردند، روزها با عنوان فدایی و حافظین نظم و امنیت، تفنگ به دوش، اظهار وجود می‌نمودند و شب‌ها به در خانه‌های مردم می‌رفتند و با تهدید و ارباب باج‌خواهی می‌کردند و پول می‌گرفتند.^{۲۸}

چنین انتقام‌جویی‌ای در سراب هم اتفاق افتاده است، که مرور آن از باب عبرت‌آموزی لازم است:

در این میان، فرمانده محبوب خوش‌کلام که در منزلش، واقع در روستای اسفستان مخفی و دستگیر شد، به درخواست جمع کثیری از مردم که در جلوی فرمانداری اجتماع کرده و درصدد رساندن او به سزای جنایاتش بودند، در اختیار آنان قرار گرفت. مردم خشمگین وی را چنان به شدت با چوب، چماق و سنگ زدند که بیهوش شد. بعد محبوب را روی زمین کشیدند و در این حال نیز کتک‌زدن او متوقف نشد، سر تا پای محبوب خونین و مالین بود. فردی نیز که پوتین بر پا داشت هرازچندگاه روی شکم او می‌پرید. چون او را از پا می‌کشیدند، لباس‌هایش جمع شد و بدن لختش ساییده و پوستش کنده شد و خون‌ریزی زیادی کرد. فرد دیگری سنگ بزرگی آورده، بر سر او کوفت که جمجمه‌اش شکست و کشته شد. هم‌چنان جنازه او را کشیده، در چهارراه اصلی شهر از پایش آویزان کردند. گویا جسد او یکی دو روز به همان صورت باقی ماند. خانه محبوب در روستای اسفستان بعد از شکست فرقه دمکرات و کشته شدن وی، توسط افرادی به آتش کشیده شد.

تنها فردی که از اعضای فرقه دمکرات در سراب به دست مردم کشته شد، همین فرمانده محبوب بود. او که در ایام اقتدارش رعب و وحشتی عجیب در میان مردم ایجاد کرده بود، مکافات اعمالش را به صورتی فجیع دید!^{۲۹} فدائیان و مسئولان دیگر فرقه که توسط مردم دستگیر می‌شدند، بعد از کتک‌کاری در اختیار نیروهای دولتی قرار گرفتند.

نکته جالب آن‌که در حوادث بعد از سقوط فرقه دموکرات، مردم آذربایجان به اعضای فرقه که ظلم و ستمی نکرده بودند، نه تنها آسیبی نرساندند، حتی برای آن‌ها نامه‌نگاری‌ها هم نموده‌اند، که شواهد زنده آن موجود است.^{۳۰}

و باز لازم به اشاره است، بعد از ورود ارتش، اقدامات خودسرانه متوقف گردید و کسانی هم که دستگیر می‌شدند، مراحل دادرسی را طی می‌کرده‌اند. تعداد قابل‌توجهی از پرونده‌های

قضایی این دستگیرشدگان در آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی موجود و در دسترس محققان است. اگر ناقد محترم مایل به انجام پژوهش است، می‌توانم فهرست این پرونده‌ها را در اختیارش قرار دهم. بیش از نود درصد این پرونده‌ها به دستور آزادی ختم شده است. و باز نکته جالب آن‌که علما و مراجع نقش مهمی در رفع هیجان بعد از شکست فرقه داشتند و مردم را از قتل و غارت بازمی‌داشته‌اند.

تفاوت بین حدود سیصد نفر مقتول کجا و بیست و پنج هزار نفر کجا؟ دروغ به چه بزرگی؟ اما عوامل وابسته فرقه دموکرات، به قدری این دروغ بزرگ را تکرار کرده‌اند، که خود هم باور کرده‌اند. علاوه بر خود جوانان پاک و بی‌آلایش را هم با این دروغ‌ها فریب داده‌اند. یکی از شگردهای تاریخ‌سازی کمونیستی، مبهم‌نویسی، کلی‌گویی و جاروجنجال و بزرگ‌نمایی و هیاهوست. در بدترین حالت، اگر تعداد مقتولین را سیصد نفر هم حساب کنیم، باز تا ۲۵ هزار نفر مورد ادعا، بیست و چهار هزار و هفتصد نفر فاصله وجود دارد. خوب بقیه کشته‌شدگان کجا هستند؟

ناقد محترم را به این موضوع توجه می‌دهد فاجعه انسانی نه در ایران، بلکه در شوروی اتفاق افتاد. گرچه آذربایجان از قتل فرقه کمونیستی دموکرات صدمات و لطمات بسیاری دید که به آن هم اشاراتی خواهم داشت، ولی خیل عظیمی از ایرانیان فریب‌خورده که به شوروی گریختند، سرنوشت دردناکی دارند. مظلومانی که با فریب بیگانه‌پرستان هستی خود را از دست دادند و در زندان‌های شوروی و سیبری گمنام و خاموش در دل تاریخ دفن شدند. کسانی هم که خواستار بازگشت به ایران می‌شدند، طعمه گرگان می‌شدند.^{۳۱} جالب این‌که این مهاجران در حد فاصل بین ارامنه و آذری‌ها اسکان داده شده بودند و در بحران قره‌باغ، اغلب کشته‌شدگان این دسته از این‌جا مانده و از آن‌جا رانده‌های فریب‌خورده بودند.

به نظر می‌رسد کارشناس محترم ارشد تاریخ، جهت آگاهی از صحت و سقم ادعای بقایای فرقه دموکرات، به شناسایی تعداد کشته‌شدگان فرقه در میانه و سرنوشت متواریان شوروی بپردازد، تا واقعیت امر را دریابد.

ناقد محترم در ادامه در مورد غلام‌یحیی دانشیان نوشته است: «درحالی‌که می‌دانیم دانشیان دگراندیشی است که فقط با حکومت سلطنتی رضاخان و محمدرضاشاهی درافتاد و خود نیز از

کشور خارج شد.»

اگر ناقد محترم اطلاعات اندکی از شخصیت و شرح حال غلام‌یحیی داشت، به خود جرأت نمی‌داد چنین حمایتی از چنین شخصی کند. غلام‌یحیی به‌قدری چهرهٔ منفور و تفرانگیزی در بین مردم آذربایجان دارد، که حتی هواداران فرقهٔ دموکرات هم حاضر به طرح نام وی نیستند و عملاً از طرح نام و فعالیت‌های وی خودداری می‌کنند، چه برسد به حمایت از آن و این‌که غلام‌یحیی فراتر از یک دگراندیش، یک جانی به تمام معنی بوده است. برای آشنایی ناقد محترم از این مأمور عالی‌رتبهٔ ک.گ.ب، مناسب است اولین گزارش پیرامون غلام‌یحیی و اقداماتش را از حوادث تلخ روی داده در میانه مرور کنیم. هرچند اشاره به اعزام گروه‌های ترور و قتل مخالفان شوروی در آذربایجان از جمله میانه خواهد شد، ناقد و مؤلف محترم کتاب مشاهیر میانه، صحت و سقم گزارش زیر را می‌توانند با مراجعه به معمرین و کهن‌سالان میانه‌ای دریابند. نگارنده اسنادی هم در این خصوص دیده که به‌زودی منتشر خواهد شد.^{۳۲}

«پیدایش غلام‌یحیی - غلام‌یحیی که بعداً ژنرال دانشیان نامیده شده، در حقیقت ارتش متجاسرین را اداره می‌کرد. به‌طور قطع و یقین معلوم نیست که در کجا نشو و نما کرده است، ولی قدر مسلم آن‌که در زمان اعلیحضرت فقید، مدتی زندانی بوده. در شهریورماه ۲۰ مستلخص و به سراب آمده، دست به فعالیت‌های شدیدی می‌زند و علناً علیه مالکین آذربایجان شروع به تبلیغات و تحریکات دامنه‌داری می‌نماید، در این میان تحت تعقیب قرار گرفته، ولی به وسایلی مستلخص و دامنهٔ عملیات خود را به میانه و گرمروود می‌کشاند. در منطقهٔ میانه، عده‌ای را دور خود جمع و با پشتیبانی رسمی نیروی بیگانه، حزب توده را به همکاری پنبه‌ای^{۳۳} نام که از اهالی میانه و شغلش کفش‌دوزی بود تشکیل می‌دهد، در این موقع، مرحوم عبدالله انصاری شهردار و بخشدار میانه بود. برای جلوگیری از اعمال خائنانهٔ غلام‌یحیی و ایادی او، جمعی از میهن‌پرستان میانه، جمعیتی به نام خیریه تشکیل دادند که در رأس آن مرحوم ارشدالممالک (داود رنجیر وکیلی) - مسعودنظام علوی - انتخاب‌السلطان انصاری و سالار مظفر شقاقی قرار داشتند، شعب این جمعیت در دهات میانه و گرمروود نیز تشکیل شد. من جمله در قریهٔ اشلق واقع در بیست و پنج کیلومتری میانه، شعب آن جمعیت تشکیل و ریاست آن به آقای مهدی نثار (امیر انصاری) محول و معاونتش به مرحومین جعفر و سعید انصاری واگذار شد.

در اواخر سال ۲۳، غلام‌یحیی به اتفاق پنبه‌ای به اشلق آمده، پس از ایراد سخنرانی پرآب و تابی، صادق‌نامی از اهالی اشلق را (که بعداً مائز انصاری نامیده شده، پس از آمدن نیرو به آذربایجان دستگیر و در تبریز اعدام گردید) به ریاست حزب در اشلق و قراء اطراف تعیین و علناً دستور غارت اموال و هتک حیثیت منتسبین به جمعیت نامبرده در بالا را صادر کرد، در مقابل، رهبران و اعضای جمعیت خیریه مذکور نیز که به منظور و مقصد غایی و نهایی آنها پی برده بودند، شدیداً مقاومت کرده و از هیچ نوع فداکاری مضایقه نمی‌نمودند، چنان‌که در بهار سال ۲۴ هنگامی که غلام‌یحیی و پنبه‌ای برای تحریک مردم و ایجاد هرج و مرج از میانه به اشلق حرکت کردند، به آنها پیغام دادند از نیمه راه به میانه بازگردند و چون علی‌رغم این تکلیف، آنها از تصمیم خود بازنگشتند، در نیم‌کیلومتری پایین اشلق مواجه با اعضای جمعیت خیریه و میهن‌پرستان شده، غلام‌یحیی و پنبه‌ای شدیداً مضروب گشتند و وسیله دستگاهی که به لهجه ترکی «مافه» نامیده می‌شود به میانه حمل و یک ماه در بیمارستان راه‌آهن بستری می‌شوند، در این موقع، دست‌های خارجی به کار افتاده، آقای مهدی نثار و مرحوم سعید انصاری به تبریز احضار و مدتی در زندان شهربانی تبریز بازداشت شده، بعداً آزاد گشتند و ضمناً به قصاص این عمل، هواخواهان غلام‌یحیی یعنی اعضای حزب توده، آقای مرتضی رنجبر را شدیداً مضروب می‌نمایند که ایشان هم عیناً یک ماه بستری می‌شوند. پس از حصول آزادی، آقای نثار بلادرنگ به تهران عزیمت نمود؛ ولی مرحوم سعید انصاری به میانه و اشلق بازگشته مجدداً به مبارزه با خائین پرداخت. قضایای فوق و رخوتی که مأمورین دولتی را فراگرفته بود و هم‌چنین حمایت نیروی بیگانه، باعث شد که حزب توده تدریجاً قدرت گرفته، جمعیت خیریه عملاً منحل شود. توزیع اسلحه در دهات شروع شد و به عنوان نمونه و یا شروع عمل، فاجعه ليقوان آغاز و مرحوم حاجی احتشام کشته شد، شب ۲۶ آبان، میانه محاصره و پس از خلع سلاح ژاندارمری و شهربانی، انتخاب‌السلطان انصاری و احمد آقاپاری دستگیر و در مقابل بخشداری میانه تیرباران شدند (انتشار این خبر در تهران موجب شد؛ عبدالله انصاری که قبلاً بخشدار میانه بوده، در اثر فشار خارجی‌ها به طهران انتقال یافته، ریاست دفتر امور شهرداری‌ها را در وزارت کشور به عهده داشت، مبتلا به مرض سل ریوی گشته؛ با این‌که در عین حال از مبارزه علیه بیگانه‌پرستان و خائنین دستبردار نمی‌داشت، از شدت

بیماری روز سوم خرداد ماه ۲۵ در طهران درگذشت.) توقیف‌های دسته‌جمعی، قتل و غارت‌های فجیع وحشیانه شروع شد، شب ۲۷ آذر، ارشدالممالک رنجبر و کیلی و مسعودنظام علوی نیز دستگیر شدند، ارشدالممالک را در پل دختر محاکمه نمودند، هنگامی که از آن‌ها علت دستگیری و محاکمه خود را پرسید، به او پاسخ دادند: «پسر تو با سیدضیاءالدین مربوط است!» در این موقع، غلام‌یحیی به اتفاق یک نفر مهاجر به آن‌جا رسیده، می‌گوید: «این‌ها را به فرقه ببرید...» ارشدالممالک متوجه می‌شود که منظور اعدام او است، تقاضا می‌کند که لااقل از کشتن نوکرش منصرف شوند. اظهار می‌دارند: با هیچ‌یک از شما کاری نداریم...

امواج کف‌آلود قزل‌اوزن، آن شب در پل دختر شاهد این فاجعه دلخراش بودند، مرحوم و کیلی و نوکر او را سواره به جلو فرستادند. ناگاه صدای شلیک سه گلوله پیاپی شنیده شد، ارشدالممالک^{۳۴} از اسب به زیر افتاد و آخرین جمله‌ای که ادا کرد این بود: «من روی ایمان به شاه و میهن کشته می‌شوم...»

مسعود نظام علوی در اونلق دستگیر و اظهار می‌دارد: «من باز هم به عقاید خود پایبرجا هستم و از کشته‌شدن هم نمی‌ترسم. اگر می‌خواهید مرا بکشید به تبریز ببرید» ولی آن فرومایگان بی‌وطن و بیگانه‌پرست که به همه‌چیز جز خدا و وجدان فکر می‌کردند، تقاضای او را قبول نکرده، در یکی از قهوه‌خانه‌های بین راه به او تکلیف پیاده‌شدن می‌کنند و چون امتناع می‌نماید، غلام‌یحیی با قبضه اسلحه کمری به سر او می‌زند و دیگران با سرنیزه چند جای بدن او را مجروح و سپس با شلیک چند گلوله به زندگی پرافتخارش پایان می‌دهند.

در مرند خاندان هوجگانی‌ها را اعم از زن و مرد و کودک به کلی قتل عام کردند.

در دهستان ترک، ستوان ابرار فرمانده ژاندارمری را که بیست و چهار ساعت شجاعانه با آن‌ها جنگیده بود، با وضع دلخراشی مقتول ساخته، متوجه سراب شدند.

از جمله شهدای میانه، نام سالار مظفر شقاقی و فرزند جوانش را نیز باید ذکر کرد. مالکین میانه و اطراف و آن‌ها که در اثر ظلم و تعدی متجاسرین به جان آمده بودند، به اتفاق آقای مصطفی و کیلی در طهران نزد نخست‌وزیر وقت جناب آقای حکیم‌الملک رفتند، مصائب وارده بر این عده، که گناهی جز هواخواهی شاهنشاه و میهن‌ناشتند، به اندازه‌ای دلخراش و جانگداز بود، که حتی نخست‌وزیر به گریه افتاد. فردای آن روز در حدود هزار نفر از آسیب

دیدگان آذربایجان به مجلس شورای ملی رفتند و دولت ۱۵۰۰۰۰۰۰ ریال به آن‌ها قرض بلاعوض داد (پرداخت این قرضه بسیار به‌جا و به‌موقع بود، زیرا این افراد و عناصر از محترمین و مالکین آذربایجان به‌شمار می‌رفتند که در اثر حوادث روزگار هستی و دارایی خود را از دست داده بوده‌اند).

در کابینه‌ی آقای قوام‌السلطنه، چون دولت بنای سیاست خود را بر پایه‌ی ایجاد موازنه و تعادل یا مسائل دیگری نهاده بود، مظفر فیروز نیز آنی از حمایت منافع دولت پوشالی آذربایجان باز نمی‌نشست. میهن‌پرستان آذربایجان و آوارگان به طهران ناچار، به یگانه ملجأ و پناهگاه ایران و ایرانی یعنی دربار شاهنشاهی پناهنده شدند...»^{۳۵}

ناقد محترم می‌تواند ادعا کند گزارش بالا از منابع نوشته‌شده مخالفان فرقه است و بدتر هم آن‌که در حمایت از حکومت محمدرضا پهلوی است. البته ناقد محترم قبل از قضاوت می‌تواند از کهن‌سالان زادگاهش پرس‌وجو کند.

گزارش دوم را دکتر جهانشاهلو، معاون پیشه‌وری، از کمونیست‌های اولیه، در خاطرات خود روایت‌های جالبی از غلام یحیی آورده است، ضمن این‌که وابسته به حکومت شاه هم نیست: «... زن و فرزندانم بزرگ و کوچک گرد آمدند و هرچه زاری و خواهش کردند، سود نداد. آن‌ها گفتند هرچه داریم ببرید اما این مرد را شکنجه ندهید. باز فایده نکرد، آن‌ها مرا لخت کردند. زن و فرزندانم برای این‌که این صحنه را نبینند گریختند. آن‌ها با سمبه‌های سرخ از گردن به پایین پشتم را داغ کردند. من که در نتیجه‌ی سال‌ها خدمت سربازی و جنگ‌ها هنوز ورزیده هستم، نه ناله کردم و نه گریه و هم‌چنان دندان روی جگر گذاشتم.

اشتباه من این بود که همان بار نخست که از من مسلسل خواستند، نزد شما نیامدم. تاکنون یک ماه از داغ گذشته است. زخم‌ها کمی بهبود یافته است، اما هنوز برجاست. اجازه می‌خواهم نزد شما برهنه شوم تا ببینید که این نویددهندگان آزادی بر سر من چه آورده‌اند. او لخت شد، در پشت جای چندین داغ چپ و راست داشت و بعضی از زخم‌ها هنوز بهم نیامده بود. من نتوانستم خودداری کنم، اشک از چشمانم سرازیر شد. او لباس‌اش را پوشید و خواست خداحافظی کند، اما من به آقای پیشه‌وری تلفن کردم و گفتم با آقای علیقلی خان ابهری برای موضوع بسیار مهمی نزد شما می‌آیم. او گفت بفرمایید. ما به کمیته مرکزی نزد او رفتیم. او

گمان کرد که آقای علیقلی خان درخواستی دارد، اما من گفتم ایشان نیازمندی ندارند. موضوع مهم‌تر از آن است. پس از آن که بازگو کردم او خواست که زخم‌ها را ببیند. هنگامی که آقای علیقلی خان لخت شد، پیشه‌وری از خشم می‌لرزید و فریاد می‌زد عجب اوضاعی است. پس از این که آقای ابهری لباس پوشید، آقای پیشه‌وری دستور داد تلگرافی به غلام‌یحیی مخابره کنند که فوراً شکور غفاری را زیر نظر دو نفر فدائی به تبریز روانه کند. ما بازگشتیم و من از آقای علیقلی خان دلجویی کردم و به او گفتم هرگاه از نورااحتی‌هایی برای او پیدا شد، زود مرا آگاه کند. پس از دو روز آقای پیشه‌وری تلگراف غلام‌یحیی را به من نشان داد که نوشته بود شکور غفاری را همین‌جا مجازات کردم. بعد معلوم شد که مجازات شکور غفاری این بوده است که او را از بخش ابهر برای غارت و شکنجه دادن مردم بیچاره، به بخش دیگری روانه کرده است. من به آقای پیشه‌وری گفتم با این وضع ما بساط قرون وسطایی عقب‌افتاده‌ترین اجتماعات و دژخیم‌ترین دستگاه‌ها را گسترده‌ایم. آقای پیشه‌وری گفت که می‌بینی که دستور تلگرافی مرا نیز نمی‌خوانند.

همانند این تبهکاری‌ها و غارت‌ها، در مراغه و اردبیل و حتی شهر تبریز نیز بسیار روی داد؛ از آن میان آقای به نام عباس پناهی به دست‌آویز ممنوع بودن جواهر و طلا همراه مسافری، بسیاری اموال مسافرین را ضبط و مصادره کرد که بخشی از آن را خود برگرفت و بخشی را به آقای دکتر جاوید و کاویان داد و بخشی هم به اربابان روسی رسید. اکنون که نام غلام‌یحیی به میان آمد، برخی دیگر از تبهکاری‌ها و خدمات‌های او به اربابانش را یادآور می‌شوم.

از واپسین روزهای آذرماه ۱۳۲۴ که فرمانروایی فرقه در آذربایجان برقرار شد، برای این که کمبود آذوقه دست ندهد، نخست‌وزیری با تصویب مجلس آذربایجان با فرمانی، صادر کردن خواروبار را از مرزهای زنجان و آستاران و مراغه ممنوع کرد.

در زنجان غلام‌یحیی و همدستانش به دست‌آویز این فرمان چندین هزار پیت روغن و پنیر و نزدیک ۲۵۰ هزار گوسفند چوب‌داران زنجان و گُرد را که برای فروش رهسپار قزوین و تهران بودند، توقیف کردند. صاحبان آنان و چوب‌داران به ما شکایت کردند و خواستند که اگر تجارت به تهران ممنوع است، دست‌کم اجازه دهیم در خود زنجان و کردستان و آذربایجان

به فروش برسانند. چون خواست آنان منطقی و قانونی بود، دستور آزاد ساختن روغن و پنیر و گوسفندان را چند بار مؤکداً دادیم، اما غلام‌یحیی نه تنها فرمان ما را نخواند، بلکه خود بازرگانان و چوب‌داران و عده‌ای از شتردارانی را که مال آنها را بار کرده بودند، نیز به نام قاچاقچی بازداشت کرد و پس از ماهی، آنها که جان خود را در خطر می‌دیدند، از اصل موضوع صرف‌نظر کردند و جان خود را به سلامت رهانیدند و عده‌ای از آنها نزد من آمدند و اظهار داشتند ملتزم شده بودند که به ما دیگر مراجعه نکنند. این پنیر و روغن و گوسفندها را از راه تارم و کاغذکنان به اردبیل و آستارا رسانیدند و در آنجا توسط آقای محمد سراجعلی اینسکی، سرهنگ سازمان امنیت روس که آن زمان همه‌کاره آن نواحی بود، از راه پل خداآفرین از مرز گذراندند و تحویل عمال باقراف دادند. اما مسأله به همین‌جا پایان نیافت، چون در واپسین روزهای آبان‌ماه و آغاز آذرماه ۱۳۲۵ قرار شد ما زنجان را به نماینده حکومت قوام‌السلطنه، آقای سرهنگ بواسحق، تحویل دهیم، غلام‌یحیی و همدستانش با شتاب نزدیک به هفت هزار و به روایتی ده‌هزار گاو میش و گاو و گوساله روستاهای اطراف زنجان، افشار، خدابنده، سهرورد، اوریات، انگوران و گروس را غارت کردند و توسط گروهی سوار به اردبیل و مرز رساندند.

باید در این‌جا یادآور شوم که در شوروی تا چند سال پیش از پایان جنگ نیز، گوشت کمیاب بود و آن زمان (۱۹۴۵) در آذربایجان شوروی غیر از اربابان رهبر، دیگران جز از راه قاچاق در بازار سیاه، آن هم به‌دشواری، به گوشت دسترسی نداشتند و در مغازه‌ها فرد با‌آشنایی می‌توانست کنسروهای گوشت گاو آمریکایی که مطابق قانون وام و اجاره دولت شوروی دریافت کرده بود، تهیه کند. تا دو سال پس از پایان جنگ، تخم‌مرغ جز در بازار سیاه در شوروی نبود و در همه مغازه‌ها گرد تخم‌مرغ آمریکایی به فروش می‌رسید.

مسأله غارت دام‌ها و فرستادن آنها توسط عمال روس به آذربایجان شوروی را آقای قوام‌السلطنه در دیدارش با آقای پیشه‌وری و من رسماً یادآور شد و به من گفت آقای دکتر آخر این‌ها هم‌میهنان شما هستند که در آتیۀ نزدیکی دچار کمبود خواروبار به‌ویژه گوشت خواهند شد. اجازه ندهید که گاو و گوسفند کشور شما را تحویل بیگانگان دهند.

همان‌طوری که اشاره شد، در دوران یک‌ساله حاکمیت فرقه دموکرات آذربایجان، تنها

گروهی از ما کار کردیم اما گروه دیگر نه تنها کار سودمندی درخور توانایی انجام نداد، بلکه سربار هم بودند و ما باید پاسخگوی نابه‌سامانی‌هایی که هر روز به بار می‌آوردند، می‌بودیم و اکنون هم به سبب مسئولیت مشترکی که داشتیم برابر ملت ایران پاسخگو هستیم...»^{۳۶}

و این هم گزارشی دیگر: دکتر انور خامه‌ای عضو حزب کمونیست ایران، که دوست نزدیک پیشه‌وری بود، در خاطرات خود از سفر به آذربایجان می‌نویسد:

«حسین جزنی [پدر بیژن جزنی از سران حزب فدائیان خلق] از افسران فرقه به من گفت: دادگاه فرقه، عده‌ای را محکوم به اعدام کرد و پس از اجرای حکم، اجساد را روی هم ریختند تا بعد دفن کنند. من، غلام‌یحیی و پادگان به مقر ستاد آمده، مشغول صحبت بودیم که ناگهان فدایی نگهبان اجساد سراسیمه وارد شد و درحالی که از ترس می‌لرزید، پشت سر هم می‌گفت: زنده شدند، زنده شدند! غلام‌یحیی پرسید چه کسانی زنده شدند؟ او با اشاره نشان داد که اعدام شدگان را می‌گوید. با هم بالای سر اجساد آمدیم. دیدم ناله‌ای از میان آن‌ها بیرون می‌آید و می‌گوید: سوسیزام (تشنه‌ام). معلوم شد یکی از آن‌ها هنوز جان ن داده و این ناله از اوست. غلام‌یحیی کلتش را درآورد و یک گلوله در مغز آن شخص خالی و ناله او را خاموش کرد. بعد یک سیلی به گوش آن فدایی نواخت که از ترس تفنگش را انداخته و پیش ما گریخته بود.»^{۳۷}

ناقد محترم نیابستی چنین شخصی را دگراندیش لقب دهد. در بین فدائیان حاضر در جبهه قافلانکوه، تعداد زیادی اهل سراب و روستاهای تابعه آن بودند. وقتی جریان عقب‌نشینی و رفتن به آن سوی رود ارس توسط غلام‌یحیی به افراد اطلاع داده شد، چند تن از فدائیان سرابی مخالفت کردند و خواستند که به شهر و روستای خود بازگردند. یکی از این افراد عمو توکل اهل روستای اسفستان سراب بود که در خاطرات خود ضمن بازگویی فراز مذکور ادامه می‌دهد:

«فدائیان سرابی با دستور غلام‌یحیی مخالفت کردند و برای بازگشت به سراب مصمم بودند و اصرار می‌کردند. غلام‌یحیی که مخالفت مکرر آن‌ها را دید و از تأثیر آن در سایر افراد نگران شد، با عصبانیت کلت خود را کشید و دو نفر از آن‌ها را کشت و بقیه فرمان را اطاعت کردند.»^{۳۸}

آیت‌الله مجتهدی تبریزی هم، در خاطرات روزنوشت خود، نوشته است:

«غلام‌یحیی را که به زنجان فرستاده‌اند، غالب مردم به اسم می‌شناسند. در حکومت ملی

معاون وزیر جنگ بود و رتبه ژنرالی یافته و به ژنرال غلام دانشیان معروف است. اصلاً از قریه اسکوار سراب است که مدتی در روسیه بود. بعد گویا با آن عده از ایرانی‌ها که روس‌ها ده سال قبل از قفقاز بیرون نمودند، به ایران آمده است. بعد از غائله شهرپور که رشته انتظامات گسیخته شده بود، مهاجرین روسیه با پشتیبانی قوای اشغالی روس‌ها در چندجا شروع به اقدامات نمودند و تشکیلاتی شبیه به تشکیلات انقلابی روسیه به وجود آوردند که کارهایی را که وظیفه دولت بود، انجام می‌دادند. تشکیلات این مهاجرین در سراب، که بیشتر از همه قسمت‌های آذربایجان مهاجر داشت، مهم‌تر بود و در آن‌جا قتل و غارت‌هایی هم به عمل می‌آمد که نظیر آن‌ها در سایر قسمت‌های آذربایجان اتفاق نیفتاد و مهم‌تر از همه آن‌ها حادثه اردلان بود که عده‌ای از مهاجر و دهاقین مسلح، به قریه اردلان حمله نموده و دو نفر مالک و مادر آن‌ها را با چند نفر دیگر به قتل رسانیده و محل آن بی‌چاره‌ها را غارت نموده و آتش زدند.

غلام‌یحیی آن زمان از سردسته‌های مهاجرین انقلابی بود، و از طرف باقروف نام، که حرکات انقلابی سراب را اداره می‌نمود، ظاهراً ارتباط رسمی تری با مقامات روسی داشت، به اداره یک بخش از ولایت سراب منصوب شده بود. بعدها در حوادث اخیر، که منجر به تحولات اخیر و تشکیل حکومت ملی آذربایجان گردید، غلام‌یحیی حرکات انقلابی میانه را اداره می‌نمود. مدتی هم مشارالیه در زنجان مأموریت داشت و اعدام حاجی علی‌اکبر توفیقی و چند نفر دیگر در زمان بودن وی در زنجان به وقوع پیوست.

در طهران نام غلام‌یحیی مرادف با ترور و آدم‌کشی است؛ اما من از بعضی‌ها که مطلع از اوضاع محسوب می‌شدند، شنیدم که برعکس آنچه مشهور است، بودن غلام‌یحیی در هر مورد، اسباب نظم و عدم هرج و مرج و خونریزی بوده است. در هر صورت فرستادن غلام‌یحیی به زنجان تشبیهی است از جانب حکومت ملی برای حفظ نفوذ آذربایجان بر سر اهالی
 ۳۹
 خمسه...»

بعد از تخلیه زنجان از قوای فرقه، هیأتی از خبرنگاران راهی زنجان گردید. آیت‌الله سید محمود طالقانی به نمایندگی از طرف نشریه آیین اسلام، همراه این گروه بود. گزارش دردناک دیگری را روایت کرده است و آن جریان قتل شیخ موسی به دستور غلام‌یحیی دانشیان فوق‌الذکر است که برای من تازگی داشت. فکر می‌کنم برای ناقد محترم هم جالب باشد. چه

بسا اطلاعات وی در مورد برخورد ارتش با فرقه و عوامل آن را تصحیح و تکمیل نماید.^{۴۰}

«... اینک من اجمالی از وضع کشته‌شدن یک جوان منبری روحانی را که از برادرش شنیده شده، شرح می‌دهم. در اواخر ذی‌الحجه ۱۳۶۴ که زنجان با کمک قوای روسیه به دست دمکرات‌های آذربایجان افتاد، آقای شیخ موسی که یکی از محصلین مدرسه سعید که یکی از مدارس مهمه زنجان است بود و در سوم محرم بنا به خواهش اهالی قریه د شیر برای تبلیغ احکام رفته و در منابر خود همیشه غائیتا جانب حق را از درگاه خداوند خواستار می‌شد و در این اثنا دموکرات‌ها به آن ده نفوذ نموده و مقدرات آن آبادی را به دست می‌گیرند. خویشان شیخ موسی در خفا شیخ موسی می‌گویند که بهتر است شما از این ده بروید؛ زیرا ممکن است دمکرات‌ها با تبلیغ وی مخالف باشند و از این جهت به شما آسیبی برسانند. شیخ موسی که جوان و در دین متعصب بود، در جواب گفت که من جز یک مبلغ دینی نیستم و با دمکرات‌ها سروکاری ندارم و علاوه بر این، هوا سرد است و زمستان است و مزاج من ضعیف است و مسافرت برای من مقدور نیست. در اوایل ماه ربیع‌الاول سه نفر از فدایی دمکرات به عنوان فرماندهی آن سامان به قریه د شیر می‌آید و آن سه نفر عبارت بودند از روح‌الله یوسف‌آبادی (که سال‌ها سابقه سرقت داشته) و ماژور نظری (که یکی از افسران فراری تهران بوده) و محمدعلی رامتین (که غلام یحیی به این مرد می‌گفته تو از اولاد شمر بن ذی‌الجوشن هستی. یعنی از بس قسی‌القلب بوده که غلام یحیی به او چنین می‌گفته) پس از ورود این سه نفر، اشخاصی نسبت به شیخ موسی سعایت می‌کنند که او بالای منبر دعا می‌کند که خدا حق را یآوری کند. رامتین دو نفر به عنوان جاسوس به نزد شیخ موسی می‌فرستد که از او سه پرسش زیر را بنمایند: یکی آن‌که آیا دمکرات‌ها که به قرآن و اولیای دین اسلام ناسزا می‌گویند، چگونه اشخاص هستند؟! دوم قرآن را جلو چشم ما می‌سوزاند، آیا چنین اشخاصی مسلمانند؟ سوم آیا زن‌های دموکرات بر دیگران حلال است؟ شیخ در جواب می‌گوید من این سؤالات نمی‌توانم جواب بدهم. فقط همین قدر می‌دانم که هر که به دین اسلام توهین کند و قرآن را بسوزاند مهدورالدم و واجب‌القتل است. آن دو نفر برمی‌گردند و به مرکز فرمانداری چنین گزارش می‌دهند که شیخ ماها را واجب‌القتل دانسته و حکم جهاد بر ضد ما داده است.

این بود که شیخ را به عنوان این‌که طرفدار ذوالفقاری‌ها بوده، به قریه اوزال که غلام یحیی

در آنجا بوده است برده‌اند و غلام یحیی شیخ موسی را طلبیده و می‌گویند: تو با ما مخالفت می‌کنی و بر ضد ما تبلیغات می‌نمایی؟ شیخ در جواب می‌گوید ما با شما مخالفتی نداشته و نداریم، هر چه گفته‌اند دروغ است. غلام یحیی می‌گوید: تو گفته‌ای که زن دمکرات‌ها بر دیگران مباح است و دمکرات‌ها کافر و بی‌دین‌اند؟ شیخ می‌گوید: من همچو حرفی نزده‌ام، بهتان محض است. غلام یحیی در این اثنا عصبانی شده و نسبت به دین مقدس اسلام جسارت‌ها نموده و به حضرت سیدالشهدا - ارواحنا فدا - ناسزا می‌گوید و دستور می‌دهد که شیخ را توقیف کنند.

فردای آن روز قبل از طلوع صبح، دوباره شیخ موسی را می‌طلبد و مزخرفات دیروزی را تکرار می‌کند. شیخ موسی در این بار مردانه جواب می‌دهد و می‌گوید: من از مرگ نمی‌هراسم و سعادت من در کشته‌شدن است، آن هم به دست شما. بالاخره غلام یحیی فرمان قتل این محصل جوان ناکام را می‌دهد و محمدعلی رامین یا به قول خود غلام یحیی، فرزند شمربن‌ذی الجوشن، شیخ همین قدر اجازه می‌دهد که آبی بخورد و وضو گرفته و نمازی بخواند. پس از آن با ۳۵ گلوله اعدامش می‌نمایند و دستور می‌دهد که جنازه‌اش را کسی دفن نکند. پس از ده روز جنازه شیخ را اهالی قریه، مجتمعاً برداشته و دفن می‌کنند. این است معنی آزادی و حقیقت دمکراتی در قاموس ستمگران جهان»^{۴۱}

جالب آن‌که غلام یحیی در خاطرات خود هم به مسئولیت‌های مخفی و سری اشاره کرده و نوشته: «در نظر داشته باشید که من، عضو تشکیلاتی بوده‌ام که دوران و موجودیت خود را در شرایط سری و مخفی سپری کرده است به همین خاطر ذکر همه حوادث به صورت تمام و کمال فعلاً مصلحت نیست»^{۴۲}

امثال غلام یحیی دانشیان مأمور امنیتی شوروی در فرقه استالین ساخته دموکرات بسیار بوده اند از آن جمله صادق زمانی مسئول فرقه در آستارا:

«نیاز است یادآور شوم که در این گیرودار آقای صادق زمانی مسئول تشکیلات فرقه آستارا گذشته از آن‌چه در آن یک‌سال حاکمیت فرقه غارت کرده بود، با بهره‌برداری از فرصت شهر آستارا حتی داروخانه بیمارستان آن را نیز غارت کرد و با خود به شوروی آورد و پستی را بدان‌جا رساند که کسانی را که حاضر نشدند به دستور او میهن را ترک کنند، به رگبار گلوله

بست و چند کودک را در آب جوش انداخت. تبهکاری‌های او آن‌چنان بود که ژنرال آتاکشی اف، وزیر امنیت آذربایجان شوروی در دیدارش با ما گفت که کارهای ناشایست این مرد ما را سخت بدنام و شرم‌نده کرده است.^{۴۳}

با این وصف چه فرقی میان غلام و عوامل جنایتکار محمدرضا پهلوی وجود دارد؟ ناگفته نماند نگارنده بین فدائیان فرقهٔ دموکرات که اغلب از روستاییان و محرومان شهری با سردمداران آن، که اغلب عوامل اطلاعاتی شوروی یعنی ک.گ.ب. بودند، تفاوت قائل بوده، معتقد است نایستی بین ایشان قضاوتی یکسان داشت. هم‌چنان‌که در کتاب فرقهٔ دموکرات در سراب به همراه اصغر حیدری به آن عملاً پایبند بوده‌ایم.

دروغ بزرگی که بقایای تاریخ‌ساز فرقهٔ کمونیستی دموکرات جعل کرده‌اند، قتل عام اعضای فرقهٔ دموکرات آذربایجان توسط ارتش بعد از ورود ارتش است. درحالی‌که مأموریت اصلی ارتش ابتدا تصرف تبریز بود؛ اما چون از جنگ با فرقهٔ اندیشمند بودند دستور داشتند به آرامی پیشروی کنند تا نفرت فرقه از تبریز خارج شوند. به عبارت دیگر، اصلاً فرقهٔ دموکرات با ارتش مواجه نشده که اعضای فرقه قتل عام شوند.

از این‌ها مهم‌تر، پیدایش فرقهٔ دموکرات آذربایجان است که قابل بحث است. با انتشار اسنادی که اخیراً از آرشیوهای محرمانه شوروی سابق - ناقد محترم توجه کند آرشیوهای شوروی نه ایران - خارج شده است، امروز دیگر تردیدی باقی نمانده است که پیدایش این حرکت وابسته با دستور مستقیم استالین و عاملیت باقراف و مجری‌گری سیدجعفر پیشه‌وری و غلام‌یحیی به وقوع پیوسته است.^{۴۴} بقایای فرقهٔ کمونیستی دموکرات برای آن‌که چهره‌ای اصلاح‌طلب از آن ارائه دهند، آگاهانه به تحریف تاریخ می‌پردازند و چنان وانمود می‌کنند که یک حرکت عدالتخواهانه‌ی بومی بوده است. انتشار اسناد سری و محرمانه آرشیوهای اتحاد جماهیر شوروی این تاریخ‌سازی‌ها را به‌روشنی افشا می‌کند.^{۴۵}

از مباحث مهم پیدایش فرقهٔ دموکرات به روایت پرفسور جمیل حسنلی بر اساس اسناد محرمانه:

«بر اساس قرار کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی مورخه ۸ اکتبر ۱۹۴۵، در نیمهٔ اول ماه نوامبر، ۸۰ نفر مأمور امنیتی که آموزش‌های ویژه دیده بودند، به آذربایجان اعزام شدند و

یک سری عملیات تروریستی انجام دادند. در میانه انصاری مالک معروف، در زنجان رهنما یکی، از افراد نزدیک به محمود ذوالفقاری و احمد الهیاری مالک روستای نقدوز به وسیله اعضای این گروه تروریستی به قتل رسیدند. در عین حال تشکیل گروه‌های مسلح از اهالی شهرها و روستاها آغاز شد. در ابتدا ۳۰۰۰ نفر در ۳۰ گروه مسلح شدند.^{۴۶}

آیت‌الله میرزا محمد ثقه‌الاسلام^{۴۷}، برادر شهید ثقه‌الاسلام تبریزی، در خاطرات خود اطلاعات ارزشمندی ارائه می‌دهد که گزارش جمیل حسنی را تکمیل می‌کند:

«و از جمله قضایایی که در دوره متجاسرین (پیشه‌وری) سال ۱۳۲۴ شمسی در زمان استیلای قشون روسیه شوروی در آذربایجان روی داد، بدواً مقداری اسلحه از قبیل تفنگ و فشنگ و غیره در اطراف شهر و دهات ریختند و دهاتی‌ها را مسلح کردند و نظرشان تجزیه‌کردن آذربایجان و الحاق نمودن به روسیه شوروی بود و هریک با انواع مختلفه به اهالی فشار می‌آوردند.

روزی آقای حاج عظیم‌خان با مشهدی علی آقای شربت‌زاده پیش این‌جانب آمدند و از من تقاضایی کردند که جمعی از علما و تجار و اعیان و احزاب این‌جا دعوت نمایم و در مقابل تمنای این‌ها آنچه لازمه است جوابی با حضور اهالی داده شود. بنده هم حاضر شدم. از آقایان علما حضرت آقای حاج میرزا خلیل آقا مجتهدی و حاج میرزا باقر آقا قاضی و جمعی از تجار مبرز و اعیان و اشراف شهر تبریز به منزل این‌جانب دعوت شدند و جمعی هم از سران فرقه دموکرات‌ها از جمله آقایان حاج میرزا علی شبستری و دکتر جاوید و آقازاده ارومیه و آقای رفیعی و غیره حضور داشتند. وقتی که دیدم که این مجلس با سکوت می‌گذرد، بدواً با دکتر جاوید صحبت می‌کردم و ایشان تمنا و تقاضایشان این بود که آذربایجان تجزیه و به روسیه شوروی ملحق گردد و آقای رفیعی مقدماتی برای تجزیه‌کردن مذاکره کردند و از مأمورین دولت پاره شکایاتی می‌کردند. در این اثنا بنده سر مجلس رفتم و اظهار کردم چنان‌چه شکایاتی از مأمورین دولت هست، این باعث نمی‌شود که ما مملکت خودمان را ترک کنیم و از ایرانیت دست بکشیم و جزو دولت روسیه بوده باشیم. در این هنگام آقای رفیعی بنای تکلم گذاشت و از حرکات ژاندارم‌ها و سایر مأمورین شکایت کرد و بنده عرض کردم که اجحاف و تعدی مأمورین دولت موجب نمی‌شود که ما وطن خودمان را ترک گفته و به دولت اجنبی ملحق

باشیم و در ضمن پاره‌مطالبی که بر ضد مصالح مملکت مطرح می‌شد، بنده به هریک آنان جواب قانع‌کننده می‌دادم و پس از چند لحظه مجلس متفرق شد و قضایا کاملاً معلوم گشت انتهی.

بعد از دو سه روز از طرف ایالت، میرزا یوسف‌خان و اشرفی که جزو مأمورین آن‌جا بودند ما را به ایالت بردند و منظور ایشان متفرق‌ساختن و داغون‌نمودن قشون آذربایجان بود و مقصودشان این بود که ما برویم با تیمسار سرتیپ درخشان که آن موقع لشکر آذربایجان در اختیار ایشان بوده و فرماندهی لشکر تبریز را در عهده داشتند، مذاکره کنیم که این همه قشون آذربایجان را منحل و متفرق نمایند. در همین حال، ما چند لحظه در ایالت نشستیم هنوز از خود پیشه‌وری خبری نبود. بعد معلوم شد که در خیابان شهر و یا در جای دیگر می‌باشد. بالاخره نیامد در این هنگام آقای الهامی (فرزند مرحوم حاج ساعدالسلطنه) با چکمه وارد اطاق شد و اظهار کرد که دهاتی‌ها در اطراف شهر ریخته و درصدد هستند که با اسلحه غفلتاً به شهر هجوم آورده و غارت کنند. بنده عرض کردم که آخر محرک اصلی کیست و از طرف کدام دست‌های مرموز این همه تفنگ و فشنگ و اسلحه و غیره را به دست این همه دهاتی‌ها داده و آنان را مسلح و مجهز نموده‌اند؟ پس از این‌که این مطالب را به پایان رسانیدم، پا شدیم با همراهی حاج میرزا خلیل آقا مجتهد به خانه مراجعت کردیم. پشت سر ما آقای رفیعی و آقای صدقیانی به بنده منزل تشریف آوردند و عمده منظور فرمانده قشون آذربایجان بود ملاقات کنیم. بنده و آقای صدقیانی جواب دادیم که یک نفر هم از شما (یعنی از اتباع پیشه‌وری) همراه ما برود و هرچه صحبت می‌شود معین گردد و تکلیف کردیم خود آقای رفیعی همراه ما بیاید قبول نکرد و گفت بروم یک نفر کسی دیگر بفرستم. تا یک ساعت منتظر شدیم خبری از وی نشد، بعد آقای صدقیانی برخاست و به منزل خود رفت. فردای آن روز که قشون آذربایجان (تحت فرماندهی سرتیپ درخشان مقیم تبریز) داغون و مرخص شدند، آن وقت معلوم شد که این آقایان فرقه‌دموکرات‌ها قبلاً خودشان با یکدیگر تماس حاصل و شبانه ملاقات و مذاکرات و صحبت‌هایی به عمل آورده‌اند که فردای آن روز طرف صبحی تمامی قشون (مقیم آذربایجان) را مرخص و سربازان هریک به محل خود به طرفی داغون و رهسپار شدند...»

استقرار فرقه دموکرات با چنین شیوه‌ای بود. در مرند حجت‌الاسلام رفیعیان و عدّه دیگری به صورت وحشیان‌های قتل‌عام می‌شوند. حتی از قتل تازه‌داماد پسر سرتیپ هوجقانی هم دریغ نکردند.^{۴۸}

نکته مهمی که در مقایسه اقدامات تروریستی عوامل شوروی و ارتش شاهنشاهی دید آن است که در ترورهای فرقه دموکرات خشونت و وحشی‌گری در انتهای درجه بود و جوخه‌های اقدام‌کننده دستور داشتند نهایت جنایت را مرتکب شوند و اخبار آن را به سرعت منتشر نمایند. بدون آن‌که دادگاهی تشکیل و مقتول فرصت دفاع از خود داشته باشد. مثلاً از قتل جوان نوداماد یا قتل‌عام وحشیانه ژاندارم‌های سراب یا قتل‌عام اسکندری‌های سراب، که حتی مادر خانواده هم به قتل رسید و یا حتی در میانه چنین کردند که گزارش آن را مرور کردیم.

هدف اصلی این جنایت‌ها ضمن این‌که از میان بردن مخالفان شوروی و فرقه بود؛ زیرا اغلب کسانی به این ترتیب به قتل می‌رسیدند که از طرف شوروی‌ها نشان شده بودند؛ ایجاد ترس و اضطراب در جامعه و از بین بردن حتی تصور ذهنی مخالفت با شوروی و فرقه دموکرات بود. یا قتل روحانی مرندی، ضمن این‌که نشانگر مخالفت شوروی با روحانیت و اسلام بود، بازتاب و پیام خاصی برای مخالفان شوروی داشت.

از نحوه اقدام این ترورها می‌توان دریافت عوامل اجرایی نه از فدائیان و مردم آذربایجان، بلکه مأموران تعلیم‌دیده مورد اشاره پرفسور جمیل حسنی بودند که دستور حزبی چنین اقداماتی را داشتند. گرچه برای سیاهی‌لشگر از فدائیان و روستاییان استفاده می‌کردند. تردیدی نیست نظام ارباب - رعیتی موجود در جامعه ایرانی آن روز، نظامی ظالمانه بود. آیا عملکرد فرقه دموکرات در مقابل برخی از ارباب‌ها ظلم و ستم آن‌ها بر رعیت را خاتمه داد یا نه و در عمل بیشتر کرد؟

از سوی دیگر کسانی که بعد از سقوط عوامل فرقه به قتل رسیدند، دو دسته هستند: دسته اول کسانی که قبل از ورود ارتش توسط مردم به کینه اقدامات فرقه دموکرات به قتل رسیدند مثل محبوب در سراب که اشاره شد؛ چه بسا چنین اتفاقاتی هم در سایر نواحی روی داده است از جمله در اردبیل که آیت‌الله نجفی به شدت با آن مقابله و فتوا صادر کرده است کسی بدون محکمه کسی را به اتهام فرقه بدون محاکمه به قتل برساند حکم می‌دهم خودش را به قتل برساند.

بعد از ورود ارتش و دستگیری متهمان فرقه، هم‌چنان‌که در سراب اسناد مؤید آن است، روال رسیدگی به اتهام دستگیرشدگان روشن است. از آن‌ها متن بازجویی باقی مانده است^{۴۹} و مثل جوخه‌های مزدور ک.گ.ب. دستگیرشدگان را به ناگاه به قتل نرسانده‌اند. در منابع مشهور قتل‌عام فجیع ژاندارم‌ها که با خدعه و سوگند به قرآن تسلیم شده بودند، در منابع مشهور است.^{۵۰} یکی از شاهدان عینی نقل می‌کند که به کسانی که این جنایت را مرتکب شده بودند می‌گفتم چرا این‌ها را کشتید درحالی‌که کسی را نکشته بودند و تسلیم هم که شده بودند. در جواب می‌گفتند به ما دستور داده شده بود.

چنین گزارش‌هایی از اردبیل هم وجود دارد که مجال پرداختن آن نیست. آقای علی مرادی مراغه‌ای در کتاب پر ارج خود در مورد مشکل اصلی فرقه دموکرات به‌روشنی می‌نویسد:

«هرچند در طول یک سال، فرقه دموکرات توانست اصلاحات زیادی انجام دهد، اما مشکلات عمده‌ای در پیش‌رو داشت که چون چاه ویل، دهان گشاده بودند و عاقبت نیز همین مشکلات، فرقه را فروبلعید و قبل از ورود ارتش مرکزی، خود از درون متلاشی شد. بزرگ‌ترین مشکل فرقه دموکرات، نوع رابطه‌اش با حکومت شوروی بود. مسأله‌ای که تقریباً در تمام نوشته‌های طرفداران فرقه دموکرات مسکوت گذاشته شده و به نوعی از آن طفره رفته‌اند. رابطه‌ای که نه بر اساس دوستی و همکاری، بلکه تا حد سرسپردگی پیش رفت، هرچند در رأس فرقه و صفوف مختلف آن، شخصیت‌های برجسته و ملی نیز حضور داشتند به عنوان مثال، پیشه‌وری هرچند از شیفتگان شوروی بود، اما تا حدودی شخصیت مستقلی داشت و مقاومت‌های او در جریان مذاکرات‌اش در تهران در مقابل فشارهای مقامات شوروی و اعتراض‌اش نسبت به دیپلماسی شوروی، گواهی بر این ادعاست، اما ما می‌دانیم که فرقه دموکرات تنها در پیشه‌وری خلاصه نمی‌شد، بلکه جریانی بود که به‌زودی پس از شکل‌گیری‌اش، از دست او خارج شد و در دست‌هایی قرار گرفت که قبل از این‌که مطیع دستورهای او باشند مطیع دستورهای «آنسوی مرزها» بودند.^{۵۱}»

موضوع دیگری که ناقد محترم بدون ذکر نام و مشخصات در این قسمت عنوان کرده است: «... سرکوب ناجوانمردانه جنبش‌های مذهبی و روستایی منطقه دست زد و تعداد کثیری از روحانیان آزاده را به دار زد.»

با وجود مبارزه‌ای که علمای آذربایجان از جمله در میانه با فرقه کمونیستی دموکرات داشته‌اند، لفظ جنبش مذهبی به هیچ وجه قابل الصاق به حرکت سازماندهی شده توسط مأموران ک.گ.ب در آذربایجان نیست و از طرف دیگر ای کاش ناقد محترم نام چند نفر از روحانیان به دار کشیده شده توسط ارتش را برمی‌شمرد، تا با «تعداد کثیری از روحانیان» به دار کشیده شده آشنا می‌شدیم!

مبارزاتی که علما و روحانیون مبارز میانه‌ای علیه این حرکت کمونیستی انجام داده‌اند^{۵۲}، نمونه کوچکی از حرکت‌هایی است که در سراسر آذربایجان تحت اشغال وجود داشت. علما نگران تسلط مرام کمونیستی در آذربایجان بودند. آقای مرادی مراغه‌ای در پژوهش خود به خوبی این موضوع را بررسی کرده است.

«اما با همه تساهل، فرقه دموکرات در جلب همکاری رهبران مذهبی و روحانیون موفق نشد. هرچند رهبران فرقه به آزادی اعمال مذهبی تأکید داشتند و به زنان حق استفاده مجدد از چادر، که از زمان رضاشاه ممنوع شده بود داده شده و در مدارس نیز دانش‌آموزان با سرود مذهبی در صبحگاه آموزش را شروع می‌کردند، اما چنین تساهل‌هایی برای جلب همکاری رهبران مذهبی در آذربایجان کافی نبود؛ زیرا مخالفت علما و رهبران مذهبی دارای ریشه‌های عمیق ایدئولوژیکی و اقتصادی بود، علاوه بر این که با شروع اصلاحات فرقه دموکرات و تقسیم زمین‌هایی که فئودال‌های آن به تهران فرار کرده بودند به پایگاه اقتصادی رهبران مذهبی لطماتی وارد آمد. از سوی دیگر علما، فرقه دموکرات و دست‌اندرکاران آن را به عنوان کسانی می‌نگریستند که کمونیست و اهل کفر هستند و از آن سوی مرزها رخنه کرده‌اند مخالفت‌هایی که رهبران مذهبی مانند سید محمد بهبهانی و حاج سید محمد امام جمعه با نهضت فرقه دموکرات ابراز داشتند نشان می‌داد که فرقه در ایجاد ارتباط و جلب همکاری علما ناکام مانده است. ثقة‌الاسلام که پدرش (برادر درست است) سال‌ها قبل، به دست روس‌های تزاری به دار آویخته شده بود، به فرقوی‌ها به دیده کافرانی می‌نگریست که باید قلع و قمع گردند، اما در مراغه حاج میرزا حبیب آقا مجتهد^{۵۳}، پا را از این نیز فراتر گذاشت و اعلام کرد که «این اشخاص کثیف دیوسیرت که به نام فرقه دموکرات از پشت کوه قاف دستور می‌گیرند و اکنون بر آذربایجان عزیز حکومت می‌کنند، غارتگران و آدمکشان رذل و کلاش و اوباش و قلاش

بی‌سروپا و بی‌دینی هستند که منکر وجود خداوند بزرگ و عزوجل هستند و دین نمی‌شناسند و ناموس نمی‌فهمند. تمام علماء بزرگ شیعه و مراجع تقلید، فرمان جهاد علیه آنان داده‌اند این فرمان خداوند بزرگ است جهاد است و جانشینان پیغمبر اکرم (ص)، شما مردم شرافتمند مسلمان را بدان امر می‌دهد که وطن خود را از بی‌دینی و کفر نجات دهید... گویند وقتی رعیتی، از او اجازه دخول در فرقه می‌خواهد، به او در حضور اهالی مراغه می‌گوید که اگر وارد فرقه شوی مثل این است که با دختر خود در کعبه... کرده باشی.»

در خطه آذربایجان که در آن، مردم دارای احساسات شدید مذهبی بودند، بدون شک مخالفت علماء، به شدت از محبوبیت و مشروعیت فرقه دموکرات می‌کاست.

هرچند در اوایل ظهور فرقه، گروه‌های کثیری از مردم در آن مشارکت جستند، اما مشارکت آنان پیش از آن‌که ناشی از حب فرقه باشد بغض آنان نسبت به حکومت مرکزی بود و به همین خاطر، آنان نه تنها از فرقه دموکرات، بلکه هر صدای اعتراض و مخالفی بر علیه حکومت مرکزی بلند می‌شد، به دورش جمع می‌شدند. اما بدیهی است که چنین حمایت و پشتیبانی، امری زودگذر، موسمی و ناپایدار است و نیازمند پرورش طولانی توأم با رشد و ارتقای فرهنگی است امری که فرقه در عمر کوتاه‌مدت خود که توأم با جنگ و گریز با نیروهای دولت مرکزی بود بدان نائل نگشت. البته فرقه به همین منظور دست به تبلیغات و فعالیت‌های مختلفی زد از جمله: اقدام به ایجاد رادیویی به نام «صدای حکومت ملی آذربایجان» و انتشار روزنامه‌های متعددی که تعداد آن‌ها به ۱۶ فقره می‌رسید، اما این تلاش‌ها در وقتی که اکثریت عظیمی از مردم، به خصوص جمعیت روستایی که از خواندن و نوشتن محروم بودند و در چنبره فقر فرهنگی و خرافات گرفتار بودند، نمی‌توانست کافی باشد. دهقاناتی که حتی در بعضی از مناطق، وقتی از طرف فرقه، زمین‌های مالکان فراری بین آن‌ها تقسیم می‌شده و به رایگان در اختیارشان گذاشته می‌شد اما از پذیرفتن آن به عنوان «مال حرام» امتناع می‌کردند. در بعضی از روستاهای زنجان، مردمی که از فقر و گرسنگی می‌مردند وقتی انبار گندم ارباب‌ها توسط مأموران فرقه باز شد و در بین مردم گرسنه تقسیم گردید بعضی از مردم در عین احتیاج به گندم، آن‌ها را به عنوان مال حرام و ترس از عذاب جهنم، دوباره به مأموران فرقه برگرداندند.»^{۵۴}

پی آمدهایی ناگفته از بحران آذربایجان

پیدایش و حکومت یک‌ساله فرقه کمونیستی دموکرات آثار و تبعاتی داشت که در یک مجال مناسب بایستی به آن پرداخت، لکن ناگزیر به اشارات اندکی از تبعات مطرح‌نشده آن هستیم تا افق‌های بیشتر از این حرکت خائنه به آذربایجان روشن گردد که مستندات فراوانی در آرشیو نهاد ریاست جمهوری (اسناد نخست وزیری) از آن موجود است که به زودی منتشر خواهد گردید.

الف: مهاجرت

در پی سلطه نظامی فرقه دموکرات در آذربایجان اغلب تجار، بازرگانان و صاحبان ثروت از آذربایجان به سمت تهران با ثروت قابل انتقال خود مهاجرت کردند. تهدید فرقه به مصادره اموال و املاک به اصطلاح دشمنان خلق آذربایجان هم نتیجه نداد. خوانین هم‌چنین وضعی داشتند از یک طرف با تبلیغات شدید ضد فتوئدالی و حمایت از روستاییان فرقه آن‌ها را مضطرب کرده بود، از طرف دیگر قتل و غارت خوانین^{۵۵} فرار آن‌ها از آذربایجان را تشدید می‌کرد. خروج آن‌ها و بی سرپرست ماندن املاک به بی‌سرپرستی رعیت و هرج و مرج دامن می‌زد.

از سوی دیگر پس از شکست فرقه دموکرات و استقرار دولت ایران تعدادی مهاجران ایرانیانی که برای کار به روسیه رفته و در روزگار رضاشاه از شوروی اخراج شده بازگشته بودند، به اتهام همکاری با فرقه دموکرات از آذربایجان به نواحی مختلف اعزام گردیدند که این اقدام هم در تشدید مسائل سوء اجتماعی مؤثر بود و بعد از مدتی دولت مجبور شد با مصوبه مجلس آن‌ها را به زادگاه خود بازگرداند.

ب: غارت و چپاول مردم

غارت و چپاول اموال و احشام مردم و عشایر و انتقال آن‌ها به شوروی در میان انبوهی از اسناد برجای‌مانده در نخست‌وزیری که در اختیار نهاد ریاست جمهوری است، شکایت‌های متعددی از غارت و تاراج اموال و احشام عشایر، مردم، تجار و خوانین وجود دارد که قسمت عمده آن‌ها توسط سران فرقه دموکرات به شوروی انتقال داده شده بود. هم‌چنان که در خاطرات معاون پیشه‌واری آمده است. در جریان فرار سران فرقه دموکرات به شوروی تعداد زیادی کامیون به همراه راننده به‌زور اسلحه به‌همراه این اموال به شوروی برده شدند که

شکایت‌های متعدد بازپس‌گیری کامیون‌ها از شوروی در آرشیبو فوق‌الذکر موجود است.

ج: قحطی در آذربایجان

در نتیجه سلطهٔ یک‌سالهٔ فرقه در آذربایجان و برهم‌خوردن وضع کشت و زرع، زیرا قسمت عمده قوای نظامی فرقه را روستاییان تشکیل می‌دادند، زراعت در آذربایجان مختل گردید. ضمن آن‌که هرچه گاو و کوسفند و غله وجود داشت توسط عوامل فرقه به شوروی انتقال داده شد. به همین دلایل در سال ۱۳۲۶ آذربایجان دچار قحطی گسترده‌ای گردید و تعداد زیادی از مردم محروم روستایی از گرسنگی مردند. از یک طرف خوانین روستاها را ترک و ساکن تهران شده بودند و حاضر به بازگشت و آباد کردن املاک خود نبودند، از طرف دیگر روستاییان توانایی مالی لازم را خود نداشتند. تمهیدات دولت و مجلس برای بازگرداندن خوانین به آذربایجان به نتیجه روشنی هم نرسید.

کینه و کینه‌جویی

از آن‌جایی که فرقهٔ کمونیستی دموکرات فاقد مشروعیت مذهبی و ملی بود و پایه‌های خود را چون حکومت پهلوی بر خشونت و زور و ترور و آدمکشی استوار کرده بود و از این رهگذر افراد و خاندان‌های متعدد متنفذ محلی از هستی ساقط گردید، قتل و غارت بسیاری در آذربایجان روی داد که اولین پیامد آن کاشته‌شدن تخم کینه و خونخواهی در دل بازماندگان مقتولان و غارت‌شدگان بود و منتظر فرصت می‌مانند تا تلافی کنند.^{۵۶}

هم‌چنان‌که در خاطرات آیت‌الله مجتهدی اشاره رفت در روستای اردلان سراب به دستور و فرماندهی غلام‌یحیی خوانین اسکندری قتل‌عام شدند، حتی مادر آن‌ها هم در این قتل و غارت کشته شد. اسکندری باقی‌مانده که نمایندهٔ مجلس شورای ملی بود، بعد از شکست فرقهٔ دموکرات، به شدت پیگیر اخراج مهاجرین متهم به همکاری با شوروی و فرقه از آذربایجان بود و انگیزهٔ اصلی وی قتل و غارت خاندانش توسط غلام‌یحیی مأمور رسمی ک.گ.ب بود.

آیا نیاستی از این حوادث تلخ عبرت گرفت؟

در بررسی و پژوهش‌های تاریخی، عبرت‌گیری و عبرت‌آموزی از حوادث، مهم‌ترین

رسالتی است که محقق بایستی به نسل خود و آینده ارایه نماید. هدف از مطالعه تاریخ، به تعبیر مولای متقیان عبرت است. فقدان اطلاعات تاریخی در بین جوانان و فرهیختگان که دلیل آن هم کم‌کاری ارگان‌های رسمی (چون مراکز دانشگاهی، صداوسیما، سازمان تبلیغات اسلامی آموزش و پرورش...) است، چنان شرایطی فراهم می‌کند تا همان جریانی که یک روزی به سردمداری عناصری چون حیدرخان عمواوغلی و سیدحسن تقی‌زاده انقلاب مشروطیت را به خون بیالیند و منحرف کنند، یکی سر از سفارت روسیه و دیگری در سفارت انگلیس درآوردند. و در روزگار دیگری به هدایت سفارت شوروی حزب کمونیستی توده و سپس فرقه دموکرات ایجاد نمایند.

قربانیان این جریان خیانت‌پیشه پیشه‌وری‌ها و غلام‌یچی‌ها چه کسانی بودند؟ مگر غیر از جوانان پاک و بی‌آلایش پراحساس نبودند که فریب شعارهای دروغین عوامل وابسته بیگانه را خوردند و هستی و جوانی خود را برای حفظ منافع اتحاد جماهیر شوروی از دست دادند. قربانیان بی‌گناهی که نه مرازشان آشکار است و نه آثاری دارند و در حسرت و دوری از خانواده و وطن ساکت و خاموش در سبیری و زندان‌های شوروی در دل تاریک تاریخ محو و نابود شدند. درحالی‌که برلین و استالین و پیشه‌وری لعن و نفرین می‌کردند.

اکنون نیز نیرنگ‌پیشگان مرید پیشه‌وری، که خود را وارث او می‌دانند و ریشه در این جریان الحادی دارند، حتی با ظاهری متشرعانه؛ به‌سان گوساله‌پرستان سامری، بازی دیگری برای آذربایجان و جوانانش ساز کرده و در غفلت مسئولین، سومری‌بازی و سومری‌سازی در دانشگاه‌ها آغاز کرده‌اند... سرکردگان اصلی این تشکیلات اغلب نسبت و پیوستگی مستحکمی با جریان کمونیستی فرقه دموکرات دارند. یکی مرید پیشه‌وری است، دیگری خواهرزاده وزیر دادگستری پیشه‌وری، و دیگری چون رضا براهینی عضو سازمان جوانان فرقه دموکرات و دیگری عضو چریک‌های فدایی خلق.

آقای حسن انزلی مؤلف کتاب پراج ارومیه در گذر زمان در سال ۱۳۸۳ دیداری و گفت‌وگویی حضوری با دکتر نصرت‌الله جهانشاهلوی افشار، بازمانده از گروه پنجاه و سه نفر کمونیست دوران رضاشاه و شاگرد تقی ارانی، و معاون پیشه‌وری در برلین داشته است. مطالبی که هم از خاطرات و هم متن کتاب و هم دستخط دکتر جهانشاهلو در کتاب فوق‌الذکر منتشر

نمود، اعترافاتی تلخ ولی صادقانه است. سرگذشتی اندوهناک عبرت‌گرفتنی برای جوانان عزیز ایران‌زمین، تا از سرگذشت ایشان درس گرفته، فریب سامریان سومرباز و سومرساز را نخورند. «در مورد فروپاشی تشکیلات فرقه، آقای جهانشاهلو اظهار داشتند: روز ۲۵ آذرماه ۱۳۲۵ سرهنگ قلی‌اف مأمور ک.گ.ب شوروی‌ها در تبریز پیشه‌وری و من (جهانشاهلو) و کاویان را به دفتر خود خواست، ما تعجب کردیم؛ زیرا وی درحالی نبود که ما را به حضور بخواند، همیشه به دیدار ما می‌آمد؛ ناچار من و پیشه‌وری رفتیم و کاویان نیامد. وقتی به اتاقش وارد شدیم، به‌سردی با ما برخورد کرد، بدون مقدمه گفت: شما (یعنی پیشه‌وری و من و سایر رهبران فرقه) امروز تا ساعت ۸ باید تبریز را ترک کنید؛ پیشه‌وری عصبانی شد و با تندی گفت: کجا برویم، اینجا وطن ماست، تو در آن حد نیستی که به ما این تکلیف را بکنی! قلی‌اف بلافاصله بلند شد و در را باز کرد و دم در ایستاد و به زبان ترکی گفت: «سنی گتیرن سنه دیرگت» یعنی آورنده‌ی تو به تو می‌گوید برو. ما ناچار همان روز تبریز را به سوی مرز شوروی ترک کردیم...

آقای جهانشاهلو در بخش دوم صفحه ۱۰ کتاب *سرگذشت ما و بیگانگان*، می‌نویسد: آقای پیشه‌وری در گفتارش یادآور شد که سبب شکست فرقه آذربایجان گویا در این بوده است که زودتر با سازمان‌های مترقی و ملی ایران ائتلاف نکرده است... اما آقای باقراف گفت: «نه اشتباه شما از آغاز این بود که یکباره با دولت ایران و سازمان‌ها و مردم آن قطع رابطه نکردید و دست به دست کردید، اگر قاطع عمل کرده بودید و یکباره از آن‌ها می‌بریدید و به ما می‌پیوستید، اکنون دولت ایران و جهان در برابر کار انجام یافته بود و نمی‌توانستند با گفت وگوهای سیاسی آذربایجان را از نو از ایران بدانند...»

آقای جهانشاهلو در صفحه ۱۷۸ می‌نویسد: «هم‌میهنان به‌ویژه جوانان ما که در آینده چه بسا در راهشان چنین دام‌هایی گسترده خواهد شد درست توجه فرمایند که کارهای نادرست من و همکاران و همگامانم که در برپایی حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان دست داشتیم، چه پی‌آمدهای شومی برای هم‌میهنان به بار آورد و چه جوانانی را که سرمایه‌های ارزنده و گرانبهای میهن ما بودند به رایگان به کشتن داد و چه خانواده‌هایی را بی‌سرپرست و بی‌سروسامان کرد.

ما به گمان خود می‌خواستیم زندگی هم‌میهنان خود را بهبود بخشیم، دانسته و ندانسته آنان را در پرتگاه‌های بیمناک رها کردیم. به دیگران کاری ندارم، اما من در برابر سروش درون خود بسیار شرمندهم...» در ص ۱۸۰ نوشته است: «این‌ها را از این‌رو در این سرگذشت آوردم تا مایه عبرت جوانان ما شود و در آینده فریفته در باغ سبزهایی که بیگانگان سرخ و سیاه و دست نشاندگان آنان نشان می‌دهند، نشوند و از راه راست میهن‌پروری و ایران‌دوستی گامی به راست و چپ برندارند و زندگی خود و دیگر هم‌میهنان را تباہ نکنند...» از ایشان خواستم که با خط خود چیزی بنویسند، با این‌که به علت اشکال در بینایی نوشتن برایش سخت بود دو سه سطر زیر را با خط خود نوشت:

«جناب آقای انزلی چنان‌که حضوراً نیز عرض شد من همواره در راه میهن و وظایف خود را انجام داده‌ام. امیدوارم جوانان ما نیز هیچ‌گاه به نویدهای بیگانگان فریفته نشوند. دکتر جهان‌شاه لو^{۵۷}»

پی‌نوشت‌ها

۱. نگارنده فقط دو جلد در مورد فرقه دموکرات آذربایجان منتشر کرده‌ام که هر دو نیز بر اساس اسناد و منابع منتشر نشده است. یکی پیدایش فرقه دموکرات آذربایجان به روایت اسناد و خاطرات منتشر شده و دیگری فرقه دموکرات سراب، دیگر تألیفاتم: زندگی و مبارزات شهید قاضی طباطبایی با دوست عزیز دکتر اسماعیل زاده، زندگی و مبارزات شهید آیت‌الله دکتر مفتاح، تاریخ شفاهی آیت‌الله حایری تهرانی، خاطرات حجه الاسلام حسینی همدانی، آیت‌الله العظمی سید یونس اردبیلی به روایت اسناد، جنبش دانشجویی تبریز، بازخوانی مشروطه، نقش آذربایجان در تحکیم هویت ایران، خاطرات حجه الاسلام فیروزیان (زیر چاپ)، آیت‌الله سید نورالدین حسینی شیرازی به روایت اسناد و خاطرات (زیر چاپ).

۲. عمید، حسین (۱۳۶۹)، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ص ۱۲۱۷.

۳. همانند کتاب‌های: فصل‌های تاریکی (بازتاب جنگ‌های روسیه و ایران در شعر فارسی)، تألیف محمدطاهر خسروشاهی؛ تاریخ تشیع در آذربایجان، تألیف محمد رضایی؛ زندگی و مبارزات شهید پیرزاده، ایوب معادی؛ اصغر مرادی، تألیف علی درازی؛ انقلاب اسلامی در خوی، تألیف نقی دادرسی و...

۴. از بستگان سیدحسن تقی‌زاده است که اقدامات و عملکرد او به مورد انتقاد شهید آیت‌الله

قاضی طباطبایی قرار گرفته است. (ر. ک. رحیم نیک‌بخت، صمد اسمعیل‌زاده، *زندگی و مبارزات شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۹۱).

۵. خاطره جالب جلال آل‌احمد لازم به بازخوانی است: سال‌ها پس از خارج‌شدن از حزب توده در جلسه سخنرانی در دانشگاه تبریز عده‌ای از دانشجویان از او می‌پرسند شما که اول در حزب توده بودید و به تدریج ترقی کردید چطور شد آن را رها کردید؟ در جواب گفت: من تا آخرین پله بالا رفتم. رفتم تا پشت در کمیته مرکزی، گوش دادم دیدم دارند روسی صحبت می‌کنند، آمدم پایین.» (*جنبش دانشجویی تبریز به روایت اسناد و خاطرات*، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۱، ص ۲۱۳).

۶. قتل سیدجعفر پیشه‌وری بعد از آن رخ داد که در جلسه‌ای باقر ف و روس‌ها را عامل شکست خود قلمداد کرده بود. در آن‌جا باقر ف به وی خطاب کرده بود: «کیشی اتور سنی گیترن سنه دئیر گئت» «مردک بنشین کسی که تو را آورده به تو می‌گوید برو» بعد از این مشاجره، پرونده پیشه‌وری توسط غلام‌یحیی بسته شد.

۷. تهران، آذربایجان مدنیت جمعیتی، ۱۳۶۰.

۸. جالب این‌که استاد جناب آقای نایی هم در سال ۱۳۶۰ دیدارهایی با وی در باکو داشته و شرح مفصل آن را نگاشته است. ر. ک. *گونشلی وطن یادداشت‌لاری*، پیشین، صص ۲۳-۱۷.

۹. *فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان*، ترجمه منصور همای، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳، صص ۳۵-۳۸.

۱۰. *بحران آذربایجان (خاطرات آیت‌الله میرزا عبدالله مجتهدی ۲۵-۱۳۲۴)*، به کوشش رسول جعفریان، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱، صص ۷۳ و ۶۲.

۱۱. اعطای دکترای افتخاری طی مراسمی که بوسیدن پرچم جمهوری آذربایجان از شرایط آن است صورت می‌گیرد. گونه‌ای جدید از دکترای افتخاری هم رایج شده است که برخی برای دکترسازی و دکتربازی باب کرده‌اند از بس مبتذل است که قابل بحث نیست.

۱۲. ر. ک. *خاطرات احمد / احمد*، تدوین محسن کاظمی، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۸.

۱۳. به نقل از حاج محمدرولی طبیبی یکی از معتمدین بازار؛ گفتنی است آقای عباسعلی پنبه‌ای اگرچه از نظر فکری به مسلک کمونیستی گرایش و تعصب شدید داشت و در وقت مقتضی از آن دفاع می‌کرد از حیث اخلاقی یک فردی عاطفی، مهربان و نسبت به رعایت حقوق مردم خیلی حساس بود. به همین سبب وقتی شهر میانه به اشغال ایادی حزب توده درآمد، وجود او مانع بسیاری از خونریزی‌ها، قتل و غارت‌ها و اذیت و هتک حرمت‌ها شد (اباذری).

۱۴. عبدالرحیم اباذری، *انقلاب اسلامی در شهرستان میانه*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی،

۱۳۸۱، صص ۵۵-۵۳.

۱۵. از آنجایی که ناقد محترم برای مطالعات جنبی خود در مورد میانه لازم است کتاب‌هایی را بخواند، دو کتاب معرفی می‌گردد:

۱- *خطرات حجة الاسلام سید سجاد حججی*، عبدالرحیم اباذری، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

۲- *خطرات آیت‌الله احمدی میانجی*، تدوین عبدالرحیم اباذری، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

۱۶. *درود بر شهیدان*، زنجان، انتشارات ستاره زنجان، ۱۳۶۲. نمونه‌ای از اشعار حماسی این شعار حسینی:

شور دسته سفیدپوشان عاشورا

گنه باشلاردا گلن جوشه قزل قاندی بوگون
قانه آغشته اولان- یتمش ایکی جانندی بوگون
داغلیوب عالمی چون شمر لعین فاجعه‌سی
ایلده تجدید اولونور کربوبلا واقعه‌سی
گینوب قاره علی شیعه سنون جامعه‌سی
(لحمک لحمی حسین) قانه غلطانندی بوگون
بیر طرف قارداشنی زینب کبرا چاقورور
بیر طرف ناله گلور اکبری لیلا چاقورور
قاره باشنده حسین اوغلونی زهرا چاقورور
کربلا دشتی قزلقانلن الواندی بوگون
خنجر شمره جلاویردی شریحون قلمی
آه او وقتن که یاتوب عرصه ده عباس علمی
خوف وحشت بورویوب خیمه ده اهل حرمی
عرشلن فرش آراسندا دولی افغانندی بوگون
کیم گوروب صود أمره- اوچی ورا تیر کمان؟
باباسی اللری اوسته ویره کورپه بالاجان؟
غصه دن یاندی ربابین اورگی ایتدی فغان
ای نجف شاهی علی اصغریم عشتانندی بوگون

عار اولار اصل سوزی لشگر بد اصله دیسون
چاتماز ال مطلبنی جعفریلن فضلہ دیسون
یاکه علقمده گیدوب دردین ابا الفضله دیسون
صود أمر قاتلی اوچ شعبه‌لی پیکاندی بوگون
غملو بیر گوندی اثر غصه و غمدن بدنیم
یارماقا باشمی شمشیریه نذریمدی منیم
قوی باتا قانه ابولفضل کمی آق کفنیم
شیعهلر جانی علی اوغلونا قرباندی بوگون
ای حسین ایستین اشخاص - گلون دسته‌قورون؟
یارماسوز باشدا اگر همت ایدوب سینه‌ورون
شهدا عشقنه خاطر الی قوینوندا دورون
فاطمه قیزلاری - زهرا ئوزی گریاندی بوگون
ایکفن عالم معناده محن واردی بوگون
هامی عاشقلرین اگنده کفن واردی بوگون
تازه‌داماد طوئی یاسه دونن واردی بوگون
قاسم ابن حسنون حجه‌سی تالاندی بوگون
ای عزا دسته‌سی حفظ ایله گلن ساق صولووی
مرد مردانه حسین عشقنه گیت ئوز بولووی
یاده سال حضرت عباسی - او جا آچ قولووی
قوللارین سالدیلا سو اوسته پریشاندی بوگون
قانلو گودالده قم اوسته یاتوب شاه غریب
شربت جام شهادت اولوب اصحابه نصیب
جان ویروب تشنه جگر (مسلم و حريله حبيب)
کربلا - شاهنه اونلار آخی مهماندی بوگون
کربلا قسمت اولاً‌غلیوب ایوای دیروق
تاپاروق بوش بشیگین اصغره لای‌لای دیروق
آق کفن سینه‌ده ال - دیلده حسین وای دیروق
تازه دن باغلاماقا - موقع پیمانندی بوگون

یا حسین! ملت ایران هاموسی - یاسه باتوب
 دینه خاطر شهدا جبهه ده این یانه یاتوب
 فانلارین کرب وبلاده توکولن قانه قاتوب
 کربلا پراقی تک- توپراقی القاندی بوگون
 ایندی اوچ ایلدی که ایرانلیلار آخوای دیوری
 اوغلی الموش آنالار- یاتبالا! لای لای دیوری
 باجیلار قاره گیوب: قارداشم ایوای دیوری
 دینه ئوز جاننی قربان ویرن ایرانندی بوگون
 نادری- ملت ایران شه دین عاشقیدی
 ختم پیغمبریلن- میر حنین عاشقیدی
 حضرت فاطمه نون اوغلی حسین عاشقیدی
 شاهدیم اشک بصر یوزلره غلطانندی بوگون
 (صص ۱۲۱-۱۱۸)

۱۷. این جریان تا آنجا پیش رفته بود که بر آن بودند نام دستگاه‌های موسیقی سنتی آذری را هم به ترکی برگردانند مثلاً ماهور را اوچوروم و... کاری که فرهنگستان رضاخان هم جرأت آن را نکرده بود. نمونه‌ای از این تحریف هویت را در کتاب *آذربایجان موغاملاری* تألیف حسین دمیرچی می‌توان دید:

دوزلوک (راست) - اوپود (شور) - سگاه- موغاملار گلینی، (بایات شیراز) - یوروش (چارگاه)- شوشتر موغامینین آچیقلاماسی و درسلیگی - هومایون موغامینین آچیقلاماسی و درسلیگی - اوچوروم موغامینین آچیقلاماسی و درسلیگی (ماهور)
 (تبریز، انتشارات شانلی، ۱۳۷۹، فهرست)

۱۸. حتی تألیفات مأموران سیاسی اسرائیلی به نام تشکل‌های دانشجویی چاپ و توزیع می‌شود. از آن جمله می‌توان به آثار خانم براند شافر، مرزها و برادری، اشاره کرد که با اسم یک دانشجوی گمنام دانشگاه تهران با هزینه گزاف ترجمه و بدون مجوز ارشاد چاپ و توزیع گسترده شده است.

۱۹. محمدتقی زهتابی از اعضای کمیته جوانان فرقه دموکرات آذربایجان از مأموران اطلاعاتی و امنیتی شوروی بود که مدت‌ها از جانب آن‌ها در عراق با تیمور بختیار علیه ایران فعالیت مشترک داشت. در آثار و تألیفات وی- که گفته می‌شود پس از مرگش به نام وی توسط جریان ضد ایرانی مستقر در بادکوبه تألیف و در ایران منتشر می‌شود- تاریخ‌سازی گسترده‌ای برای جعل هویت غیر ایرانی

برای آذربایجان صورت گرفته است.

۲۰. تاریخ‌سازی برای آذربایجان و این‌که هویتی مستقل از ایران دارد از روزگار استالین آغاز شد و با مطالعات ویژه‌ای که مراکز پژوهشی شوروی بر این موضوع داشتند. کتاب تاریخ ماد دیاکونوف محصول این نگرش بود. هواداران شوروی این نگاه را به اشکال مختلف ترویج می‌کردند. نمونه بسیار جالب آن‌که با الگوبرداری از شوروی‌ها بود انتشار کتاب *آذربایجانین قدیم تاریخندن* به ترکی باکویی به الفبای فارسی به قلم فریدون ابراهیمی وزیردادگستری حکومت ملی در سال ۱۳۲۵ قبل از سقوط فرقه است. جالب‌تر آن‌که همین کتاب که برگزیده تحریف‌شده از *تاریخ ایران باستان* پیرنیاست، از منابع اصلی پرفسور محمد تقی زهتابی در نگارش *تاریخ دیرین ترکان ایران* شده است (ر.ک. فریدون ابراهیمی *مختصری از تاریخ قدیم آذربایجان*، ترجمه و تحقیق جمشید پوراسماعیل نیازی، با مقدمه پرفسور حسین کوزه‌کنانی، تبریز انتشارات ندای شمس، ۱۳۸۸). زهتابی در این کتاب به گمان خود اثبات می‌کند سومرها ترک و آذری‌ها از نژاد سومرها هستند و در ایران از هفت هزار سال قبل حضوردارند.

۲۱. سید محمدمسعود نقیب (خلخال)؛ مسعود بیات (زنجان)؛ سید مسعود پیمان (مراغه)؛ حسن‌زاده (مرند) و...

۲۲. قیام علمای تبریز در سال ۱۳۰۷ شمسی به رهبری آیات عظام انگجی و میرزا صادق آقا روی داد که به تبعید آن‌ها از تبریز منجر شد.

۲۳. ر.ک. *مبارزات آیت‌الله العظمی سید یونس اردبیلی به روایت اسناد*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵.

۲۴. در اردبیل، آیت‌الله نجفی با صدور فتوا مردم را از تعرض و قتل منع کرد. در تبریز هم آیت‌الله میرزا قاسم گرگری چنین رویه‌ای اتخاذ کرده بود.

۲۵. سایر قربانیان ۱۰۵ نفر؛ ۲ نفر در مغان، ۲ نفر در بیله‌سوار، ۵ نفر در مشکین، ۳ نفر در خوی، ۲ نفر در آستارا، ۳۵ نفر در آستارا، ۲۹ نفر در سراب، ۲۹ نفر در تمرین، ۴ نفر در اردبیل، ۲ نفر در آذرشهر، ۲ نفر در میان‌دواب، ۲۲ نفر در مراغه، ۳۵ نفر از افسران حزب توده (تهران، نشر اوحدی، پیوست ۳، صص ۵۲۶-۵۱۳). نگارنده از مرند هم خبر دارد که یک نفر به قتل رسیده است. کتاب فوق تلاش نموده در مورد پیشه‌وری بی‌طرف بوده قضاوت منصفانه‌ای داشته باشد و موفق هم گردیده است.

۲۶. *فرقه دموکرات در سراب* (تشکیل و فعالیت فرقه دموکرات در شهرستان سراب به روایت اسناد منتشرنشده)، تهران، کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸، صص ۱۷۳ تا ۱۸۴.

۲۷. دکتر محمد امین ریاحی خوبی که آن ایام در تهران بوده مرثیه‌ای برای این جوان ناکام سروده

که چنین است:

به شهید گمنام

هدیه به روان پاک و بی‌گناه عبدالله باقری که در ۱۶ شهریور ۱۳۲۴ به گناه میهن‌پرستی در نتیجه فشار خارجی و تسلیم و خوش‌رقصی مأمورین ایرانی در خوی تیرباران شد.

تا به راه عشق میهن داد جان جانان ما
نیست گیتی از برای ما مگر زندان ما
ای که در راه دفاع حق خود گشتی شهید
جان فدای ملک کردی ای فدایت جان ما
اشک خونین را نثار خاک پاکت می‌کنیم
یادگار است این نگه دار از دل ویران ما
زیر گور تنگ چون گنجیدی ای مرد دلیر
قرن‌ها باید که زاید چون تویی ایران ما
در ره عشق وطن خونین کفن بایست بود
شاهد ما این شهید پاک جان افشان ما
عشق مغرورانه می‌گوید در این سودا بلند
دشنه ما بین و گر خواهی بیا میدان ما
کشور ایران به دست دشمن بیگانه سوخت
دزد جان و مال ما شد راستی مهمان ما
آتش بیداد بین در شهرهای دوردست
گرم خوشخوانی و کیلان بهارستان ما
هرچه بیداد و ستم خواهند گو با ما کنند
آید آن روزی که گیرد داد ما یزدان ما
تیغ بیگانه گلوی ملت ایران درید
تیشه بیگانه ویران می‌کند بنیان ما
این کند تب‌خیز فتنه خطه تبریز ما
و آن دیگر ویران نماید شهر آبادان ما
ای صبا با خسرو میهن‌پرست ما بگوی

کز جفای دیگران نبود شد ارکان ما

خوی ۱۶ شهریور ۱۳۲۴

۲۸. ۱. هفته‌نامه *آورین خوی*، شنبه، شماره ۱۸۲، ۲۶ آذر ماه ۱۳۸۴، ص ۸

۲۹. شاعر چه خوش سروده است:

چو بد کردی بترس ایمن مباش که تخم است و برویاند خداهش

جهت مطالعه بحث مکافات عمل در دنیا ر.ک. اصغر حیدری؛ شناخت و درمان سوءظن، قم، نسیم کوثر، ۱۳۸۳، صص ۷۴-۷۱.

۳۰. نمونه آن در مرند جناب آقای جعفرلی است که سرباز فدایی و در خوی بود. بعد از سقوط فرقه نه تنها آسیبی ندید حتی سماور وی که در گاراژ خوی جا مانده بود به وی بازگردانده شد. ایشان خاطرات خود را از وضعیت ایرانیان در شوروی به نام *جدال زندگی* منتشر کرده است. مصاحبه‌ای دو ساعته با وی نیز انجام داده‌ایم.

۳۱. عوامل اتحاد شوروی ایرانیانی که قصد بازگشت به ایران را داشتند به جای ایران به سیبری می‌بردند و سردسته‌های آن‌ها را طعمه گرگ‌ها می‌کردند. یکی از این افراد که جان سالم به در برد در بادکوبه زنده است.

۳۲. *تحولات سیاسی اجتماعی آذربایجان از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲* به *روایت اسناد*، تهران، مرکز پژوهش‌ها و اسناد ریاست جمهوری، زیر چاپ.

۳۳. عباسقلی پنبه‌ای نامبرده در دوره تسلط متجاسرین به ریاست شهربانی تبریز منصوب و مشغول کار شد.

۳۴. خانواده وکیلی از لحاظ جان و مال، ضایعات غیر قابل جبرانی را در قضایای آذربایجان تحمل کردند و متأسفانه در هیچ کجا تا کنون یادی از این آزادمردان وطن‌پرست نشده است. فرزند برومند مرحوم ارشدالممالک وکیلی، آقای مصطفی وکیلی فرماندار ماکو است که ذکر احوال ایشان، هنگام بحث در اوضاع منطقه خواهد آمد.

۳۵. ایرج اخگر، مرگ هست و بازگشت نیست، تهران، مؤلف، ۱۳۲۷، صص ۴۵-۴۲.

۳۶. نصرت‌الله جهانشاهلو افشار، *ما و بیگانگان*، تهران، نشر ورجلوند، ۱۳۸۰، صص ۲۳۲-۲۳۴.

۳۷. انور خامه‌ای: *خاطرات سیاسی*، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۲، ص ۴۰۳.

۳۸. اصغر حیدری، *طوفان در آذربایجان*، ص ۱۸۴. وی به عنوان محافظ کامیون نظامی فرقه، در راه تبریز گریخت و به روستا برگشت. البته مدتی در شهر میانه مخفیانه زندگی می‌کرد.

۳۹. *بحران آذربایجان (سال‌های ۱۳۴۴-۱۳۲۵)*، *خاطرات آیت‌الله میرزا عبدالله مجتهدی تبریزی*،

- به کوشش رسول جعفریان، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱، صص ۳۳۸-۳۳۷.
۴۰. خوشبختانه پژوهش مفصل و مستندی در مورد فرقه دموکرات در زنجان بر اساس اسناد و خاطرات توسط دکتر مسعود بیات زنجانی تالیف و در دست انتشار است.
۴۱. در گزارش آیت‌الله طالقانی قتل یک روحانی دیگر در زنجان آن هم توسط مردم و دلیل قتل وی بعد از سقوط فرقه آمده است. به متن کامل آیین گزارش که در ادامه نقد می‌آید رجوع شود.
۴۲. خشم و هیاهوی یک زندگی (زندگی و خاطرات غلام‌یحیی دانشیان از فرقه دموکرات آذربایجان و حزب توده ایران)، ترجمه علی مرادی مراغه‌ای، تهران، نشر اوحدی، ۱۳۸۸، ص ۱۰.
۴۳. نصرت‌الله جهانشاهلو، پیشین، ص ۲۷۰.
۴۴. ر.ک. *فصلنامه گفت‌وگو*، شماره ۴۰، تابستان ۱۳۸۳، «استالین و فرمان تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان»؛ و نیز حمید ملازاده، *اطلاعات طبقه‌بندی‌شده حوادث آذربایجان* به انضمام متن کامل کتاب رازهای سر به مهر «ناگفته‌های وقایع آذربایجان»، تبریز، مهد آزادی، ص ۱۲۹ به بعد.
۴۵. ر.ک. *فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان* به *روایت اسناد محرمانه آرشیوهای اتحاد جماهیر شوروی*، جمیل حسنی، ترجمه منصور همای، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳.
۴۶. *فراز و فرود فرقه دموکرات*، پیشین، ص ۶۷.
۴۷. آیت‌الله میرزا محمد ثقه‌الاسلام تبریزی برادر شهید آیت‌الله میرزا علی ثقه‌الاسلام تبریزی می‌باشد که در عاشورای ۱۳۳۰ هجری قمری توسط روس‌ها به شهادت رسید. (آیت‌الله میرزا محمد ثقه‌الاسلام تبریزی، *سوانح عمری آثار تاریخی*، تبریز، چاپ‌خانه رضایی، ۱۳۴۰ شمسی / ۱۳۸۰ قمری، صص ۱۴۴-۱۴۱).
۴۸. ر.ک. اسماعیل حسن‌زاده، *انقلاب اسلامی در مرند*، ج ۱، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷.
۴۹. محققان می‌توانند این اسناد را در آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی مطالعه کنند.
۵۰. ر.ک. به *فرقه دموکرات در سراب*، پیشین، صص ۱۲۶-۱۱۶.
۵۱. *از زندان رضاخان تا صدر فرقه دموکرات آذربایجان*، پیشین، ص ۴۳۵.
۵۲. ر.ک. عبدالرحیم اباذری، *انقلاب اسلامی در شهرستان میانه*، پیشین، صص ۶۰-۵۰.
۵۳. این مجتهد ضد فرقه دموکرات بعد از سقوط فرقه از اقدامات خودسرانه مردم در مجازات متهمان فرقه دموکرات به شدت جلوگیری کرد. ر.ک. *مراغه*، یونس مروارید، تهران، ۱۳۷۱.
۵۴. مرادی مراغه‌ای، پیشین، صص ۴۴۳-۴۴۲.
۵۵. از آن جمله خوانین اسکندری‌ها در آردالان که به قتل هفت نفر از اسکندری‌ها و حتی مادر

آن‌ها منجر شد. پدر بزرگ نگارنده نقل می‌کرد جنازه وی روی درخت مانده بود. (ر.ک. فرقه دموکرات در سراب، صص ۵۶-۵۵).

۵۶. در این بین افراد، بزرگانی چون روانشاد اسماعیل رفیعیان هم بودند که علی‌رغم شهادت ناجوانمردانه پدرش شیخ محمدحسن رفیعیان توسط تروریست‌های فرقه تا مدت‌ها از بازگشت به مرند خودداری می‌کرد تا به خونخواهی پدرش اقدامی صورت نگیرد.

۵۷. حسن انزلی، ارومیه در گذر زمان، تهران، دستان، چاپ دوم، ۱۳۸۴ صص ۶۰۸-۶۰۷.

